

## شهریورماه



### دریادار بایندر

دریادار بایندر در پیشآمد شهریورماه ۱۳۲۰ کشته شد .

\*\*\*\*\*

## تلگرافهای شهرستانها در باره نامه سرگشاده

### از اهواز

ریاست محترم مجلس شورای ملی . رونوشت کیهان . رونوشت ایران ما . رونوشت رهبر . رونوشت اقدام .  
توسنت همبستگی . عطف بنامه سرگشاده آزادگان تهران عقیده ما جوانان آزادگان اهواز نیز همان است که  
دگان تهران تذکر داده اند . ما نیز می پرسیم آیا تکلیف خود را نسبت بحکومت مشروطه انجام دهیم یا  
ی رقم آن بحکومت ملاها گردن گزاریم .

بهر حال تقاضای شما از دادسرا در باره بازداشت کتاب های آقای کسروی مایه بسی حیرت احياناً مورد  
مظن است . ما انتظار داریم در این هنگام که ملل عالم برای آزادی جنگها می کنند ، انجمنها تشکیل میدهند  
طبعالی از پدر بزرگوار خود تبعیت نمایند .

منتظر نبودیم محض رضای خاطر مرتجعین اقدام بکاری نمایید که نام شما بر خلاف نام نیک پدر  
گوارتان در تاریخ جزء بدخواهان آزادی ثبت گردد .

### از طرف جمعیت آزادگان اهواز - ضیاء مقدم

### از رشت

جناب آقای سید محمدصادق طباطبائی ریاست مجلس شورای ملی ، رونوشت پرچم ، رونوشت ایران ما ،  
توسنت رهبر ، رونوشت کیهان . شنیده ایم یک عده از بازاریان بتحریریک آخوندهای مفتخوار بساحت مجلس  
آورده و از شما توقیف کتابهای کسروی را خواسته اند و جنابعالی هم نامه ای در این خصوص بدادگاه نوشته اید .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۲

در این هنگام که پس از ریختن خونها آزادی دنیا اعلام شده شما که بزرگترین مقام را در میان توده مشروطه خواه دارید سزاوار هست که بر خلاف اصول آزادی عقاید رفتار نموده مانع کوشش گروهیکه برای رهایی توده از آلودگیها و سرفرازی کشور ایران دست بدست هم داده اند بشوید!؟

آیا روان پدر شما از این اقدام اخیر شما که بصرف تشبث یکعده آخوندهای مفتخور و بازرگانان محتکر و خائن بکشور صورت گرفته است منزجر و متنفر نیست؟ شادروان طباطبائی با شخصیت بارز و عالی خود با کسانیکه سد راه ترقی کشور و مانع پیشرفت توده بوده اند سخت نبرد نموده و حقیقتاً جای تعجب است که شما در این هنگام بکمک این دسته بدخواه و مرتجع برخاسته طرفداری از آنها میکنید. ما آزادگان رشت از شما درخواست مینمائیم بپرسشهاییکه در همان کتابها نوشته ایم پاسخ داده صریحاً بفرمائید که آیا ما بایستی در قرن بیستم با دستورهای کیش شیعی رفتار نموده یا پیروی از اصول و قوانین مشروطه نماییم.

## از سوی آزادگان رشت - توسلی

### از نیشابور

✓ جناب آقای رئیس مجلس شورای ملی، رونوشت دفتر پرچم، اقدامات اخیر شما مخصوصاً نامه نوشتن تلگراف بدادسرای تهران برای توقیف کتابهای دانشمند و محقق معاصر ایران آقای کسروی در پیش آزادیخواهان که بکوشش شادروان طباطبائی پدر شما در راه مشروطیت آگاهند باعث تعجب فوق العاده گردیده. این است که آزادگان نیشابور از شما تقاضای رسیدگی داشته و تصمیم خود را بحفظ آزادی خاطر نشان می کنند.

## از سوی آزادگان نیشابور - جان آسا

### از مسجد سلیمان

جناب آقای طباطبائی رئیس محترم مجلس شورای ملی، رونوشت پرچم، رونوشت زن امروز، آزادگان مسجد سلیمان با کمال بی صبری پاسخ نامه سرگشاده آزادگان تهران را خواستارند.

## از سوی آزادگان مسجد سلیمان - بهزادی

\*\*\*\*\*

## فهرست گفتارهای این دفتر

شماره	سرگفتار	نویسنده	سات
۱	گفتار آقای کسروی	آقای کسروی	۱
۲	تنازع بقاء	آقای فروغ	۷
۳	نوشته یک دوشیزه	دوشیزه شهین غروی	۹
۴	بهداشت اجتماعی	آقای دکتر محمد میردامادی	۱۰
۵	آمرزش خواهی	آقای هزار	۱۱
۶	ریسندگی است یا نویسندگی	آقای شهیدی	۱۲
۷	نوشته یک بانو	بانو خدیجه امامجمه	۱۳
۸	نامه آزادگان شیراز بررئیس مجلس		۱۴
۹	چگونه پاکدین شدم	آقای شفائی	۱۶

۱۰	گواهی پاکدلانه	آقای عساریان	۱۷
۱۱	بهانه هاییکه میآورند	دوشیزه میرنژاد	۱۸
۱۲	سال مشروطه ...	آقای فتحی	۱۹
۱۳	نامه یک پزشک دانشمند	آقای دکتر میردامادی	۲۰
۱۴	چگونه پاکدین شدم	آقای پروین	۲۲
۱۵	چرا نمیخوانید تا آگاه باشید		۲۳
۱۶	چگونه پاکدین شدم	آقای رضائی	۲۳
۱۷	در مساجد چه شنیدم	آقای خداداد	۲۴
۱۸	میرزا ملکم خان	آقای خان ملک	۲۵
۱۹	نمونه ای از سهشهای جوانان	ج - د	۲۸
۲۰	جوانان حساس نیز در گمراهیند	آقای مسعود مقدم	۲۹
۲۱	برای اطلاع جوانان	مناف مهاجر	۳۰
۲۲	در مساجد چه شنیدم	ع - ن	۳۱

\*\*\*\*\*

## یادآوری

گفتار آقای کسروی که در این دفتر چاپ شده ، بنا بود در روز سوم شهریور در نشست روزنامه نگاران خوانده شود . ولی بجتهاتی نشست تشکیل نگردید و چون گفتار هم از پیش آماده شده بود در این دفتر چاپ و منتشر شد .

\*\*\*\*\*

## شهریور

۱۳۲۴

## این دفتر از سوی کوشاد تهران پراکنده میگردد

\*\*\*\*\*

## گفتار آقای کسروی

در نشست سوم شهریور - در نشست بانوان و آقایان روزنامه نویسهها

۱- رفتاریکه دولت با ما میکند .

از یکسال و نیم پیش دولت ، یا بهتر گوئیم این کابینه های متزلزل که آمده اند و رفته اند و اگر دقت نمود تشکیل دهندگان آنها بیش از ده دوازده تن نیستند با جمعیت ما بدشمنی برخاسته اند . در حالیکه ما از جمعیتهای دست چپ نبوده ایم و همیشه پشتیبانی بدولت کرده ایم . در سال ۱۳۲۰ که رضاشاه برافتاد و در آذربایجان غائله هایی پدید آمد جمعیت ما بنام ایرانیگری بدولت حمایت مؤثری کرد .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات  
حقیقت آنست که این دولتها بهیچ تکانی در این کشور و توده خرسند نیستند و مردم را با اینحال بدبختی  
**( بلکه بدبخت تر از این )** میخواهند تا جاییکه برای خود باز کرده وزارت و سررشته داری کشور را ویژه  
خود ساخته اند پایدار ماند ، و چون ما تکانی در توده پدید می آوریم این بانها بر میخورند و از اینجاست که با ما بنای  
مخالفت را می گزارند .

ما از این هم گله نداریم . بسیار رخداده دولت با فلان جمعیت مخالف بوده . چیزیکه هست در این مخالفت  
دولت نباید وظیفه اساسی خود را فراموش کند . نباید قانونها را زیر پا گزارد . نباید در نبرد و مخالفت از مقام  
خود سوءاستفاده کند .

اینهاست آنچه ما گله داریم . در این یکسال و نیم در وقایعی که بزبان ما رخداده وزراء تا توانسته اند قانون  
را اجرا نکرده اند . در مخالفت با ما از نیروی دولتی خود سوء استفاده نموده اند .

نخست بار که این رفتار زشت از دولت سرزد پس از حادثه شوم بهمن ماه ۱۳۲۲ بود . چنانکه شنیده اید در  
آنهنگام در تبریز انتخابات در جریان بود و ملاها و بهاییها و صوفیها و حاجیهای انباردار که همه با ما دشمن  
بودند با ابوالحسن ثقه الاسلامی و دیگر کاندیدها دست بهم داده با ساختن دروغ رسوایی بعنوان « **قرآن**

**سوزانی** » مردم عامی را شورانیدند و در نتیجه آن کانون آزادگان در تبریز تاراج یافت و سوزانیده شد و آقایان  
ضیاء مقدم و اسلامی و مسعودی در مراغه و تبریز و میاندوآب گزند بسیار دیدند . آنچه مایه افسوس بیشتر گردید  
این بود که دانسته شد یاور ضیایی کفیل شهربانی تبریز و امینی نام کلانتر بازار و همچنان رئیس عدلیه مراغه در  
این جرایم شرکت داشته اند .

چون آگاهی داشتیم که حاجیها برای تحریک غائله صدهزار ریال پول خرج کرده اند ، پنداشته میشد این  
شرکت مأمورین شهربانی و عدلیه با اشرار بخاطر پولهایبست که گرفته اند . ولی چون حادثه بمرکز انعکاس یافت و  
من ناچار بودم برای گفتگو بوزارتخانه ها یا باداره کل شهربانی بروم و چند بار هم با ساعد نخست وزیر آنروز ملاقات  
کردم دانسته شد خیانت عمق بیشتر داشته است . زیرا دیده شد این وزیران نه تنها از آن پیشآمد تاسف ندارند ،  
خشنود از آن می باشند ، و از بس مردان کم مایه اند خودداری نتوانسته خشنودی خود را آشکار می اندازند .

در نتیجه این رفتار ایشان اشرار مورد تعقیب نشدند و دادستان تبریز با صد بیشراقتی در برابر جرایم  
مشهوده خود را بنافهمی و ناشنوایی زد . از سوی دیگر یکماه بیشتر در تبریز و مراغه وحشیگری ها دنباله داشت و  
کفیل شهربانی تبریز محرک و مدیر آنها بود .

در آنهنگام خیانتی از ساعد و همکاران او سر زد که فراموش نشدنیست . اینها که دیپلوماتند و زیرکند تدبیر  
اندیشیدند که جنبش و کوشش ما را یک موضوع مذهبی جلوه داده چنین وانمایند که ما مذهبی پدید آورده ایم و  
اختلاف بمیان مردم می اندازیم .

ما که راه پیدا کرده میکوشیم این توده بدبخت را از چنگال اختلافات بیرون آوریم و بیک چنین کار  
بزرگی برخاسته ایم ساعد مراغه ای آن صورت ننگین را باین کوششهای ما می داد .

ما که برای تکان دادن بجهان والاترین اندیشه ها را دنبال می کنیم و انعکاس گفته ها و کوششهای ما باروفا  
و آمریکا افتاده ساعد خام اندیشه میخواست با آن تدبیر خنک ما را خفه گرداند و رنجهای چند ساله ما را هدر سازد .  
یکی از خیانتهای ساعد بازداشت پرچم بود . روزی دیدیم نامه ای از فرمانداری نظامی آوردند که چون  
روزنامه شما توهین بدین مبین اسلام کرده بازداشت میشود . پرسیدیم : در کدام شماره ؟ ... در کدام گفتار ؟ ... تا

مدتی پاسخ نمیدادند . سپس که ناچار شدند گفتاریرا نشان دادند که زیر عنوان : « **دین از این چیزها**

**والا تر است** « نوشته شده و در دو شماره بچاپ رسیده و من دلم میخواست آقایان آن گفتار را می خواندند تا بلند داستان چیست؟! گفتار نامبرده بر عکس تهمت فرماندار نظامی در دفاع از دینست و ما در آن گفتار بکسانیکه دین ایراد میگیرند پاسخها داده ایم .

ببینید کار جهان بکجا کشیده : ساعد مراغه ای که در همه عمر خود یکبار رویش را بنام مسلمانی نشسته و دروغ اسلام از روزنه خانه او نتابیده بمن که همه عمر خود را با هواداری از دین و خداشناسی بسر برده ام تهمت برهین باسلام می زند . روی بیشرمی سیاه بادا! از آنهنگام یک سال و نیم میگذرد هنوز پرچم در بازداشت است . رفتار زشت دیگری از دولت پیشآمد هشتم اردیبهشت امسال رخداد . آقایان آن پیشآمد را بیش یا کم شنیده اند ... ببینید چه داستانیست : ده دوازده تن اشرار ، روز روشن ، در میان خیابان بمن حمله کرده دو گلوله بتنم زده سیزده یا چهارده زخم چاقو و سنگ بسر و رو و تنم رسانیده اند ، در چنین داستانی شهربانی بجای آنکه پیشآمد اهمیت دهد و جانیها را جدا جدا بازداشته از تبانی جلو گیرد و ببازجوییهای نهانی پرداخته بشه جنایت را بدست آورد تلاش می کند که داستانا را وارونه نشانده چنان وانماید که من میخواستم ام فلان سیدک را بکشم و تپانچه کشیده ام و مردم ریخته او را از دست من گرفته اند و برای آنکه باین قضیه خاینانه خود شرفت دهد گلوله خوردن مرا بیکبار انکار می کند . بروزنامه ها تلفن می کند که در آن موضوع چیزی نویسند ، دکتر شاهرخی پزشک بیمارستان نجمیه و بدکتر قزل ایاغ و دکتر امامی شریفی پزشکان قانونی فشار می آورد که در آن باره گواهی ندهند ، بدکتر رضا نور که عکس از تن من برداشته بود سخت میگیرد ، دو تن جوانی را همراه من بوده و تپانچه را از دست ضارب درآورده و مرا از دست مرگ رهانیده اند با جانیها یکسان گرفته قرار داشت می دهد . پس از آنکه روزنامه ها حقیقت امر را بدست آورده مکرر انتشار داده بودند اعلامیه سرایا دروغ سوای منتشر میکند که جز روزنامه اطلاعات در جای دیگری بچاپ نرسید - ببینید از یک شهربانی که خود مسئول شرف جرایم بوده چنین رفتاری تا چه اندازه زشت است .

باید برای آگاهی بانوان و آقایان بگویم که من پیشآمد را کوچک شمردم و اکنون هم کوچک می شمارم . سیکه با نادانی های توده بنبرد برمیخیزد باید تصادف با این گونه وحشیگری ها را نیز پیش بینی کند . آنروز گلوله ها که بتن من خورد یک کلمه نگفتم . با آنکه نزدیک بیست دقیقه بیشتر با گروه اشرار در حاکش بودیم و آن زخمهای سنگ و چاقو نیز بتن من رسید که خون همچنان فرو میریخت سستی بخود راه ندادم هنگامیکه بکلانتری رفتیم آنجا نیز چیزی در باره گلوله بزبان نیآوردیم و تنها در رفتن ببهرداری بود که در میان راه تم : « از جای گلوله خون فرو میریزد » . دو تن جوان که با من بودند تا آنهنگام در اینباره چیزی نمیدانستند . دیده بودند که تپانچه دو بار باز شد . ولی رسیدن و نرسیدن گلوله را نمیدانستند .

همین نگفتن و پنهان داشتن من بود که کلانتری یک را بطمع انداخت که قضیه را وارونه نشان دهد . چون نمیدانست گلوله بمن آنهم از پشت سر خورده برای حمایت بجانیها برداشت پرونده را چنان برداشت که تپانچه را من کشیده ام که میخواستم ام سیدک را بکشم مردم او را از دست من گرفته اند ، و سپس که گفتگو از گلوله بمیان آمد چون آنرا منافی با برداشت خود دید بهمدستی اداره آگاهی و سرهنگ نقدی دادستان نظامی بآن حیثات رسوا برخاست .

بانوان و آقایان بیگمان بدانند که این رفتار شهربانی مرا بیشتر از زخمها آزرده گردانید . این چه استانیست؟! ... این چه کشوریست؟! ... آیا نیروی دولتی بدست این کسان برای چنین سوء استفاده هایی سپرده

مهنانه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... ست ۶  
شده؟! ... این رفتار گذشته از زشتیش مسلم بود که غایله های دیگری در پی خواهد داشت . اشرار هنگامیکه این  
حمایت را از کارمندان خاین دولت دیدند پیدا بود که تا چه اندازه جسور خواهند گردید .

در اینجا جمله معترضه ای بگویم و آن اینکه در این شکایتها که از شهربانی میشود شخص سرتیپ **ضری**  
ریاست کل تشکیلات مستثنی هستند . این افسر شریف را من نخست بار هنگامی دیدم که در بیمارستان **بعلت**  
من آمد . خود او از رفتار کلانتری و آگاهی دلتنگ بود ، و باید بگویم در اینمدت ما ازو جز غیرتمندی و **مهر**  
دوستی ندیده ایم . در همان پیشآمد وظیفه شناسی های او و سرهنگ شه رئیس فرماندار [ی] نظامی و **سرهنگ**  
خورسند دادستان فرمانداری بود که پرونده را بجریان عادی بازگردانید و هنوز در جریانست .

بهر حال این داستان هم گذشت . ولی چنانکه حدس زده بودیم غایله هایی در پی بود . نخست در **ایلام**  
داستانی رخ داد که چون کیفیت وقوعش در خور توجه است باگاهی بانوان و آقایان میرسانم :

در ایلام فرمانداری هست بنام سرهنگ مگری که خود امامزاده ای ساخته است ، رئیس فرهنگی هست **بنام**  
احمد خوش چشم که خود گل مولاست و با رخت گل مولایی عکس برداشته . این دو نفر در آنجا دست بهم **دادند**  
بترویج خرافات می کوشند . در آنجا روزنامه خواندن و کتاب خواندن گناهست . مردم باید روضه خوانی کنند  
بزیارت امامزاده خاص علی بروند ، دست و پای گل مولاها را ببوسند . اینست حال آنجا .

پارسال جوانی از جمعیت ما فرمانده گروهان ژاندارم آنجا شد و چون حال بدبختی مردم را دید **مقداری**  
کتاب های ما را خواست که در میان جوانان نشر کند و خوشبختانه جوانان اقبال کردند و بجوش و جنب آمدند **این**  
بود فرماندار نظامی و رئیس فرهنگ و دیگران بدشمنی پرداختند و شنیدنیست که چه نیرنگی بکار زدند .

نخست در میان مردم انتشار دادند که اینها میخواهند اسلام را بردارند ، اینها قرآن می سوزانند  
اینها بیغمبر بد میگویند . با این دروغها مردم نافهم وحشی را تحریک کردند . آنگاه روزی هنگامیکه **فرمانده**  
ژاندارم در اداره اش بوده میبیند رئیس دژبانی آمد و با خصوصیت چنین گفت : « **برویم در منزل شرط**

**چایی بخوریم** » . چون بمنزل بازمیگردند ناگهان خبر میرسد که مردم اجتماع کرده با طبل و **دهل**  
بسوی خانه شما می آیند . رئیس ژاندارم تعجب میکند . رئیس دژبان میگوید : « **اهمیت ندارد من میروم**  
**ساکتشان میکنم** » . اینرا گفته میرود و دیگر باز نمیگردد .

مردم پیرامون خانه را میگیرند و بوحشیگری ها میپردازند که همسر رئیس ژاندارم از ترس بسختی **بیمار**  
میشود . سپس دانسته میشود که رئیس دژبانی باداره ژاندارم رفته بژاندارمها سپرده بوده که بکمک رئیسشان **نروند**  
ولی آنها وفاداری نموده گوش بدستور او نمیدهند و بخانه رئیس ژاندارم آمده او را با همسر بدحال و با **بچگانشان**  
نجات میدهند .

این کاری بود که کرده اند . آنوقت هم تلگرافی بنهران فرستاده تهمتها بر رئیس ژاندارم که اکنون در **کرمات**  
است میزنند . آن بدنهادی را کرده اند چیزی هم دستی میخواهند .

پس از آن آشوبی در آبادان پدید آمد . آخوندی در آنجا هست که سه سال پیش با دست تهی از **اسپهان**  
رفته و اکنون چنانکه می گویند دارای چند باغ و ملکی در اسپهانست و در آبادان دستگاه باشکوهی دارد . این **آخر**  
چشم دیدن جوانان بافهم را ندارد و با جمعیت ما که در آبادان فزونتر از دیگر جاها هستند دشمنیها می کند .  
جمله یکماه پیش با تحریک او مردم عامی باشوب برخاستند و بسه تن از یاران ما که تنها بگیر آورده بودند **آسیب**  
بسیار رسانیدند . سپس هم باشوب دامنه دادند .

ما خوشنودیم که شهربانی در آنجا بوظیفه خود رفتار کرد و از اشرار جلو گرفت. لیکن در آنجا هم عدلیه **مردار** اشرار است و هنوز پرونده بنتیجه ای نرسیده.

پس از آن دو هفته پیش در بهبهان غایله ای برخاست در آنجا هم ملایی محرک بود. مردم را شورانید که **هنگامیکه** جوانبخت بازرس فرهنگ از خانه خود بیرون می آمد چند هزار تن مردم دنبالش را گرفتند و سنگ و **سخت** خربزه پراویدند. اگر چه در سایه جلوگیری برخی غیرتمندان آسیبی باقای جوانبخت نرسید، ولی همسرش از **ترس** بچه سقط کرده و سخت گزند دیده، و آنچه مسلم گردیده فرمانداری نظامی آنجا از موضوع آگاه بوده است و **از روی** عمد بجلوگیری نکوشیده.

اینها شمه ای از پیشآمدهای شهرستانهاست. اما در خود مرکز پیشآمد هشتم اردیبهشت و رفتار ناستوده **مطرحه** آگاهی و کلانتری یک مالاها را چندان جسور گردانیده که بدبختان می پندارند رشته اختیار کشور بدست **شان** افتاده. از بس تیره مغزند می نشینند و آشکاره سخن از پول آوردن و آدم ترور کردن می رانند.

آخوندی هست چنانکه شنیده ام در شاهرود یا نیشابور کفشدوز بوده. چون هوس مفتخواری داشته دکان را **درچیده** و بنجف رفته و چند سالی با حج فروشی و نماز اجاره خوانی روزگار بسر برده و آنگاه بتهران آمده و در **آنجا** دستگاه حجت الاسلامی درچیده.

این همان آخوند است که بر ضد دبستانهای دخترانه تحریکات می کند و چندی پیش نوشته ای ازو دیدم **دانسته** شد در زیر عمامه آرزوهای خام بسیار می پروراند و خواستار اجرای اصل دوم متمم قانون اساسیست.

بهر حال چندی پیش بمن آگاهی رسید که این آخوند می نشیند و آشکاره میگوید: « **پولی جمع** کرده ایم که دو باره کسی را بکشتن کسروی واداریم »، و محمد نامی از پیروان او خود را **مطلب** چنان جنایتی گردانیده. ببینید اندازه تهور اینها تا بکجا رسیده.

آخوند دیگری هست که در بغداد دلالی میکرد و دو سالست بتهران آمده در اینجا بمفتخواری پرداخته. او **از** دسته ای را از دلالهای ویلگرد بازار و از کسان نافهم تحریک میکند و در پیش خود نقشه هایی دارد. چند روز **پیش** در خیابان شاه هفت و هشت تن بمغازه آقای وحدت که کتابهای ما را می فروشد رفته برادر او را که تنها بوده **تک** زده و از چند جا زخمی کرده اند.

اینها کارشان آنست که چون میخواهند بجرمی اقدام کنند نخست با دادن رشوه یا با تحریک تعصب **سببان** و گاهی کلانتر محل را نیز با خود همدست می گردانند. آنروز در جلو مغازه آقای وحدت پاسبان پست **بیب** بوده و تا بروند و از پست دیگر پاسبان بیاورند اشرار گریخته اند و تنها دو تن از ایشانرا همسایگان گرفته و نگه **داشته** اند. از آنسو چون قضیه بکلانتری کشیده آقای کلانتر بشیوه معمول خود پیشآمد را نزاع میان دو نفر تلقی **کرده** که بجای آنکه در جستجوی دیگر همدستانشان باشد یکی دیگر از دستگیر شدگان را هم آزاد گردانیده.

## چکار باید کرد ؟ ...

اینست سرگذشت ما که برای آگاهی بانوان و آقایان بکوتاهی یاد کردم و نتیجه ای که میخواهم از این گفتار **مرد** بگیرم دو چیز است :

**نخست** اینحال برای ما تاب آوردنی نیست. هزارها تن مردان برگزیده و جوانان غیرتمند با خاندانهای **خود** در هر گوشه کشور از ایمنی بی بهره اند. جمعیت ما بآن کمی که دیگران تصور کرده اند نیست. بر فرض کمی **همه** شان از مردان برگزیده و جوانان پاکند. از من سزا نیست از خودمان ستایش کنم. گفته های دیگرانرا بگواهی **می** آورم :

پارسال آقای فرامرزی مدیر کیهان بسفر رفته بود . پس از بازگشت در خیابان مرا دیده چنین گفت :

**« رفتار جمعیت شما در فارس مایه سربلندی من شد . یکی از شما در لار قاضی است . در چنان جایی در میان مردم اجرای عدالت می کند و در همانحال چیزی از مردم نمیگیرد و با سختی بسر می برد . رئیس دادگاهست در خانه اش بجای فرش حصیر انداخته . »**

یکی از نمایندگان مجلس که خود از دانشمندانست و رتبه دکتری دارد چند هفته پیش با من می گفت :

**« بیزد و اسپهان رفته بودم . من در این سفر دانستم که کتابهای شما چه اثری در جوانان کرده . در اسپهان و در یزد بسیاری را دیدم که می شد همه گونه گفتگو با آنها کرد . »**

اکنون چنین مردان برگزیده ای در زیر فشار چند تن خیانتکار و مفتخوار واقع شده اند و از ایمنی بی بهره اند و بی گفتگوست که ما نخواهیم توانست باین رفتار دولت و ملاها بی پروایی نشاندهیم و در اندیشه نگاهداری خودمان و فرزندانمان نباشیم . نخواهیم توانست با این روباه بازیها از کوششهای ارجدار و گرانبهای خود که سالها دنبال کرده ایم دست برداریم . چنین کاری نتواند بود و نخواهد بود . چشده که دولت ما را مستثنی از قانون گرداند !؟

من خواستم بانوان گرامی و آقایان ارجمند از چگونگی آگاه باشند . ما این گفتار را بچاپ رسانیده انتشار خواهیم داد . سفارتخانه ها خواهیم فرستاد . ما بدولت اتمام حجت میکنیم که بوظیفه خود عمل کند و با ما بیطرفانه رفتار نماید .

بارها گفته ایم و باز می گوئیم : دولت باید با ما یا از راه منطق پیش آمده ببیند ما چه می گوئیم و در چه راهی می کوشیم و اگر سخنی دارد بگوید و یا اگر این را نمیخواهد ما را بقانون سپارده رفتارش بیطرفانه باشد . اگر دولت رفتارش همان باشد که در این یکسال و نیم کرده بیگفتگوست که ما نیز در اندیشه نگاهداری خود خواهیم بود و آنچه را که غیرت و مردانگی بما اجازه میدهد دریغ نخواهیم داشت .

شاید بسیاری از بانوان و آقایان آگاهند که یکی از کوششهای ما در زمینه برانداختن کیشهای گوناگون و اندیشه های پراکنده از ایرانست . این یکی از مقاصد اساسی ماست . میخواستیم همه این کشور را بیک شاهره کشانیم .

✓ بیگفتگوست که این کار دشمنی انگیز است . و غایله ها پدید توانستی آورد . ولی ما از گام نخست زمینه را آماده گردانیده ایم که دشمنی کم باشد و بهر حال غائله پدید نیاید . ما کتابهای بسیار با دلیلهای روشن نوشته پیاپی تکرار کرده ایم که هر که را ایرادی هست بنویسد ، پرسشی هست بگوید .

ولی رفتار خنک دولت نقشه ما را بهم میزند . رفتار دولت ملایان خشکمغز را تشویق میکند که بتحریر

✓ عوام پردازند . پیداست که غائله ها پدید خواهد آمد و همه باید بدانند که باعث آن دولت یا چنانکه گفتیم این دوازده تن وزیر است که در این یک سال و نیم آمده و رفته اند .

از چیزهاییکه مهم است موضوع پرونده جنایت هشتم اردیبهشت است . دو باره در نزد بانوان و آقایان

می گوئیم : من بان وحشیگری پروایی ننمودم و اکنون هم نمی نمایم . ولی با آن رفتاریکه در آغاز کار از سرهنگ



نامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۹  
هدی و اداره آگاهی دیده شده خاموشی ما در برابر آن جز نشان زبونی نتواند بود. این داستان اگر از راه قانون  
جریان نیابد بجاهای دور و دراز خواهد کشید.

من بارها یادآوری کردم و اکنون هم میکنم: این قضیه باید از مجرای قانون بیرون نرفته بحریانات سیاسی  
رفتد. باید در پیرامون جنایت بازجوییهای کامل شده ریشه آن بدست آید. در آنروز کسان بیطرف در خیابان  
ده اند که رفتار جانیان را دیده اند. باید از آنها جستجو شود. بهر حال راه برای کشف حقایق بسته نیست.  
پرونده در دادسرای نظامیست. پس از رفتن سرهنگ نقدی جریان بیطرفانه بوده. ولی نگرانیهایی در کار  
ست.

ملایان که بانی جنایت بوده اند بهمدستی حاجیههای انباردار تشبتهای بسیار می کنند و پولهای فراوان بکار  
ساخته اند. مصطفوی نامی را میشنوم کارش همینست که پولهایی از حاجیهها گرد آورده و در ادارات و دیگر جاها  
خرج رساند.

دسته بندیها و هوچیگریهای بسیار در کار است و دولت باید بآنها پروایی ننماید و پرونده را بنتیجه مطلوبه  
تونی رساند، وگرنه ما خواهیم توانست همه قانون شکنیهایی را که در این پیشآمد از دولت و ادارات سر زده کتابی  
گردانیده خاینان را در سراسر جهان روسپاه و رسوا گردانیم.

**نتیجه دوم** که میخواهم از سخنان خود گیرم و مهمتر از نتیجه نخست است آنست که این رذالتهای  
لایان و این گرفتاری تنها در باره ما نیست. دیگران نیز گرفتارند. این ملایان که از همه چیز ناآگاهند اگر میدانی  
تند در تک و دو اندازه نمی شناسند و همه چیز را لگد مال میگردانند. در همین تهران دبستانهای دخترانه در  
تلارد، بانوان بافهم که چادر بسر نمی کنند در یک بخش بزرگ شهر آزادی برای آمد و شد ندارند. در شهرستانها  
تلر آورده در گرمابه ها خزینه های عمومی را باز گردانیده اند ببینید چه کشوریست، ببینید دیگران در کجایند و  
هر کجاییم.

در اینجا نکته ای هست و میخواهم نظر بانوان و آقایان را بآن جلب کنم: در این دو سه سال که از ملاها  
میت میشود و دستگاه ارتجاع گسترده گردیده چنین شیوع یافته که این یک سیاستیست. این را شیوع داده  
ه گوشها رسانیده اند و همین شایعه است که مایه گرفتاری شده.

فلان رئیس آگاهی یا رئیس کلانتری یا دادستان دادگستری همانکه چنین سخنی را شنیده از ضعف نفس و  
تندگی که در ایرانیان رواج دارد، رشته اختیار از دستش در رفته. با آنکه خودش میداند ملا چیست و اگر آزاد  
ده شود چه بلاها بسر مردم تواند آورد، با این دانستن و فهمیدن قانون را زیر پا می گزارد و وظیفه خود را  
موش میکند و از دستگاه ارتجاع حمایت میکند. اگر هم کسی بپرسد خود را معذور نشان داده می گوید:

**حکار کنیم؟ امروز سیاست اینطور است!**

من میخواهم این موضوع را دنبال کنیم، میخواهم ریشه این سیاست را بدست آوریم:  
این سیاست از کجا پیدا شده؟ سیاست کدام دولت است؟ ... جهتش چیست؟ ... میخواهم این پرسشها را

چنین شایع شده که سیاست دولت انگلیس است. وزراء که بانی و باعث این دستگاه ارتجاع ایشانند در میان  
رو گفتار خودشان چنین می فهمانند که این رو دادن بملایان و بازگردانیدن بساط برچیده شده آنها از روی  
ست دولت انگلیس میباشد.

من **نخست** ناچارم بگویم : این دروغست . ما را دلیلی در دست نیست که بگویم دولت انگلیس بساعد مراغه ای و عبدالحسین هژیر و بدیگران دستور داده که با این آشکاری هواداری از ارتجاع نمایند .

**دوم** گرفتم که چنان چیزی بوده . مگر ما مجبوریم که پیروی از سیاست همسایگان خود کنیم !؟ ... ساعد و هژیر مگر برگماشتگان دولت انگلیس بوده اند که ناچار باشند نظر آن دولت را بیچون و چرا اجرا کنند !؟ ...

بیگمان بدانید چنان سیاستی نبوده است و نیست . خود آن وزیران بدخواه این مردمند و سود خود را در بدبختی و بیچارگی اینها می شناسند ، و چون ملاها را افزارهای موثری برای مقاصد خاینانه خود یافته اند آنها را جلو می کشند . در آن میان خیانتی هم بدولت انگلیس کرده او را بدنام میسازند .

ما دیدیم ساعد مراغه ای خیانت و بدخواهی را با این مردم بجایی رسانید که بقصد ترویج گدایی و تقویت خرافات بدست سید گردن کلفت گدایی که مدعی معجزه از حضرت عباس است نوشته دولتی داد - آیا آن را هم سیاست انگلیس اقتضا می کرد ؟ ... آنرا هم انگلیسها دستور داده بودند !؟ ... آیا چنان چیزی را می توان باور کرد !؟ ...

جای هیچ تردید نیست که چنان سیاستی نبوده و بر فرض محال که بوده مربوط بکابینه محافظه کار گذشته بوده که افتاده و از میان رفته و بهر حال ما در ایران ناچار از گردن گزاردن بچنان سیاستی نبوده ایم . اکنون شما بانوان و آقایان را در این زمینه دو وظیفه هست که من می خواهم یادآوری کنم و در پیرامونش نظرتان را بدانم :

**نخست** با نوشتن گفتارهای پیاپی این شایعه را از میان ببرید ، با دلیل و منطق این پندار غلط را از دلهای کارکنان ادارات بیرون کنید .

شما بانوان و آقایان درس خوانده اید و از روانشناسی آگاهی دارید . آدمی بسیار ناتوانست ، گرفتار صد بند و

زنجیر است . فلان رئیس آگاهی شنیده : « **سیاست مقتضیست که بملاها طرفداری شود** » -

بی آنکه بیندیشد و بفهمد این چه سیاستیست و از کجاست ، از ناتوانی خرد آنرا باور کرده ، و چون موقعی میرسد بنام حمایت از ملا قانون را زیر پا می گزارد ، وظیفه اداری خود را فراموش می کند ، از پرونده سازی هم

باز نمی ایستد ، و در همانحال از درون راضی است و بخود می بالد و با زبانحال چنین می گوید : « **این منم که**

**سیاست می فهمم ، این منم که کارهایم مربوط بسیاست است** » . یک هوی که افتاد بدبختان را تا باین اندازه گمراه ساخته است ! .

این وظیفه شماست که آنها را از گمراهی بیرون آورید ، وظیفه شماست که این ننگ و رسوایی را از میان بردارید .

خواهران و برادران ، یکی دو هفته وقت خود را باین صرف کنید . هر کدام در روزنامه خود چند گفتاری نوشته روشن سازید که چنان سیاستی نبوده است و نایستی بود . روشن سازید که این یکی از نیرنگهای بدخواهان کشور بوده که چنین شایعه ای را رواج داده اند .

بیگمان بدانید موثر خواهد افتاد . بیگمان بدانید که در همان اداره شهربانی که رفتار امروزی آن مایه رنجش

همه ماست پایه وران غیرتمند و حساس فراوانست و این نوشته های شما بآنها میدان خواهد داد که با اجرای قانون و

بکار بستن وظایف خود جبران کار دیگران را کنند .

**وظیفه دوم** برای بانوان و آقایان آنست که با هم یآوری کرده این دستگاه را پس زنند . هر یکی از آقایان سهم خود با ارتجاع نبرد می کند و جای انکار نیست . ولی میخواهم تا یکی دو ماه باین قسمت مخصوص ارتجاع ملایان بیرقदार آنند توجه بیشتر شود و ایستادگی آشکار رخ دهد .

مخصوصاً بانوان در این باره بهتر و بیشتر ایستادگی توانند کرد . امروز روزی نیست که ملایان در کار **دولت** ها دخالت کنند . بآنها چه زنها رو میگیرند یا نمیگیرند؟! ایرانیان اگر میخواستند با دستور ملایان اداره **کشور** چرا قانون از فرانسه میآورند؟! اگر میخواستند گوش بسخن آنها دهند چرا بر خلاف میل آنها دختران و **سران** را بدبستان و دبیرستان می فرستادند؟! ...

داستان شگفتیست : ملایان میخواهند باین بانوان دستور دهند . در حالیکه هر یکی از این بانوان از حیث **دانش** و آگاهی بر بزرگترین مجتهد ایشان برتری دارد .

بهر حال امروز این یک وظیفه بزرگی برای ماهاست . اگر سستی کنیم آنها روز بروز چیرگی بیشتر خواهند **گردانید** و کار بجایی خواهد کشید که همچون سی سال پیش در همه کارها دخالت کنند و جلو هر گامی را بسوی **بشرافت** بگیرند و همه رنجهای چهل ساله را هدر گردانند .

چیزی را که میخواهم در پایان سخن خود بگویم آنست که این دستگاه بسیار بی ریشه و کم عمق است **یک** کوشش که از سوی بانوان و آقایان بشود از ریشه کنده شده بر کنار خواهد گردید و جای خوشنودیست که **بشامدها** نیز بیاوری ما می آید و دولتهای خائن در نتیجه رفتار پست و بیخردانه خود همه آزادیخواهان را بتکان **برده** اند که امروز از هر گوشه آوازا بکینه خواهی بلند است .

در پایان درودها و سهشهای برادرانه خود را با آقایان و بانوان ارمغان می گردانم .



## نوشته : ج - فروغ

### تنازع بقا

مالتوس دانشمند اقتصادی انگلیس در پی رابطه موجوده بین افزایش مواد غذایی و تزاید عده انسان میگردید **قبیل** از انتشار کتاب معروف « **مبداء الانواع** » داروین ، این دانشمند بدنیا اعلام کرد که عده بشر بنسبت **صاعد** هندسی زیاد میشود ولی مقدار محصولات طبیعی و مواد غذایی بنسبت تصاعد عددی پس رقابت حیاتی و **نبرد** زندگی بالاجبار بمیان خواهد آمد .

این نظریه گر چه در اول از روی یک محاسبه بسیار ساده و پر از نواقص علمی در دنیا انتشار یافت . ولی **داروین** و طرفداران مکتب تحول پایه یکی از تنوع موجودات زنده را بر روی این عقیده متکی کرده اند . داروین آن **تفکر** انگلیسی در تئوری تکامل موجودات همت خود را در نشان دادن و بیان وجود تکامل و چگونگی و طرز سیر آن **صروف** داشته و راجع بعامل تنوع و تکامل چیز تازه ای بغیر از نظریه های بوفون و لامارک ( **قانون استعمال** ،

**عدم استعمال** ، **تاثیر محیط** ، **تطابق با محیط** ) و جهش یا موتاسیون ( **که دفعه اول هوگ**

**دووری** آنرا در نباتات دید که پیدا شده و بارث هم رسید ) را برخ مخالفین خود کشیده و **بنا** قانون تنازع بقا و همچنین قانون اصلح بقا را از ارکان تکامل موجودات زنده شمرده است . مثلاً میگوید از یک **نژاد** بخصوص آهو در شرایط مکان و زمان در اثر موتاسیون انواع مختلف بظهور میرسد . این حیوان لذیذترین غذای

گرگ ، ببر ، شیر و سایر درندگانست . عقلاً نوعی در بین این انواع دوام نموده و بحیات خود ادامه خواهد داد که پای بلند و کشیده داشته تا خوب دویده و از میدان مرگ و خون فرار نماید . یعنی جهش ایجاد انواع کرده و وارد در نبرد زندگی که در طبیعت مدام در جریان است نموده و آنچه لایق و شایسته است بحیات ادامه داده باقی از بین میروند و این روش انتخاب را بنام قانون اصلح بقا یا انتخاب طبیعی نامیده اند .

سپس این علل تاثیر متقابل در روی سایر موجودات کرده و باعث جهش در نوع دیگر میگردد . خلاصه جهان زنده قدم بقدم بطرف تنوع پیش میرود . در این مقاله ما راجع بتنوع موجودات و علل آن و عقاید دانشمندان معاصر وارد نشده فقط یادآور می شویم که عوارض خارجی بارث نمی رسند . نظریه بوفون و لامارک ، داروین و رفقاییش در باره علل تحول و تنوع موجودات با خودکشی بیولوژیست معروف آلمانی کامرو بکیفر اینکه با طرفداری از عقاید دبستان لامارک هیجده سال از پیشرفت مانع شده بود از محافل دانشمندان طرد گردید .

اما تنازع بقا در طبیعت وجود دارد . فقط میخواهیم بدانیم آیا نزاع با آن خشم و غضب در عالم بشریت هم باید اجرا شود یا نه .

نخست باید دید کدام حس جهان زنده این نبرد را بوجود آورده است .

فقط خودخواهی گرگ ، ببر ، شیر است که آهو را محکوم بفنا میکند .

حب ذات گوسفند و گاو و اسب نباتات را از بین میبرند .

خودخواهی انسان است که گاو و گوسفندان را بمسلخ و سبزیجات را بمطبخ میفرستد . پس از

خودخواهی است که این جنگ و تنازع در دنیا برپاست . اگر عقیده افراطیون را در این باره از نظر بگذرانیم که میگویند : سرچشمه تمام خواهشها و حرکات خودخواهی است ، پس حیات بالاجبار نبرد خواهد بود .

اگر در حیات جهان زنده دقیق تر شویم غیر از تنازع ، تعاون و ترحم را هم درک می نمائیم که ضد خودخواهی است .

## ۱ - تنازع در جهان گیاهها - در حیات نباتی از میکروب که گیاه ساده تا درختان دو لپه که

کاملترین آنهاست ، رقابت و تعاون زندگی توأم در جریان است . نتیجه مساعدت جبری است که میکروب های

هوازی و بی هوازی در یک محیط کشت شده با هم نمو مینماید . چه دسته اول اکسیژن محیط را جذب نموده

محیط را برای کشت دومی آماده میکند و یا فرمان آبجو که گلوکز را تبدیل بشراب میکند محیط را برای نمو سرکه

مساعدتر می نماید ، و یا میکروبهای زمینی که ازوت هوا را گرفته کود ازوتی برای نباتات تهیه مینماید یا اشتراک

قارچها و آلك ها لیکن ها را بوجود می آورند . اولی با شعریه های خود از زمین استفاده و دومی با ماده سبزیت

( کلروفیل ) خود عمل کربن گیری نباتی را که یکی از آثار حیاتی نبات است تامین میکند .

در بین میکروبها تناقض و رقابت حیاتی هم دیده می شود . مثلاً میکروب سیاه زخم با باسیل پیوسیانیکه

هم کشت نمیشوند و یا تصفیه خود بخودی آب رودخانه ها و یا میکروبها و انگلهای حیوانی و نباتی که خود دانش

است مفصل در طب و کشاورزی امروز ، بهترین دلیل بر این رقابت حیاتی است . پس تعاون و تناقض حیاتی در بعضی

نباتات امر جبری است .

در اینجا سئوالی پیش میآید . آیا دو علت جبری متضاد تعاون و تنازع نتیجه واحدی که همان تنوع

می توانند بوجود آورند ؟ فقط آنچه مسلم است در حیات نباتی تعاون ، تناقض با تنوع وجود دارد .

۲ - اگر تمام حیوانات حفظ بقای خود را با خوردن نبات تامین میکردند ، این نبرد در بین نباتات و حیوانات انجام میگرفت ، ولی چنانچه میدانیم عده [ای] از جانوران گوشتخوار و حشره خوار می باشند و از گوشت سایرین تغذیه می نمایند .

اما در این نبرد یک راز طبیعی است که نباید آنرا از نظر دور داشت .

یعنی در بین انواع و گونه ها در اثر این سر ، تنازع تخفیف میآید .

مگس طعمه عنکبوت ، عنکبوت غذای گنجشگ ، گنجشگ خوراک مرغان شکاری است . ولی در بین خود

ع ها نزع از آن شدت و مرارت کاسته و بصورت یک حس برتری و رقابت حیاتی درمیآید .

بعبارت دیگر سگ سگ را از سر غذا در موقع گرسنگی بیرون میراند ، خروس خروس را آنقدر توسری

می زند که در تحت اراده اش آورده و یا از میدان نفوذ و شخصیت خود بیرون کند و علت این امر وجود حس حفظ

نسل و نژاد است که این حس همچون خودخواهی از تظاهرات جبر بقاست که در بین هر نوع از موجودات وجود دارد

اگر گاهی اتفاق میافتد که گربه و خوک بچه های نوع خود را میخورند ، علت اختلال مزاجی است که در اثر

راضی مثل پیکا و یا کمبود بعضی مواد معدنی بروز میکند .

پس حس حفظ نسل باعث میشود نبرد زندگی بمعنی بقای یکی در عدم دیگری تبدیل بحس برتری فروشی

کی بدیگری شود یعنی قوی حاکم و ضعیف محکوم است .

گر چه این خود باعث نزع و جنگ است ولی بتلخی شدت اولی نیست .

اگر یک قدم پیش تر رویم راجع بحیوانات اجتماعی مثل مورچه ، زنبور عسل ، میمونهای آدم نما و بشر

حق شویم ، در مقابل حس رقابت و خودخواهی حس تعاون و نوع دوستی که لازمه اجتماع است درک می نماییم -

تالیفات اخیر دانشمندان مخصوصاً مورگان ( کتابی که بنام خانواده نوشته است در آن ) ثابت

کند جنبه اجتماعی بشر بود قبل از اینکه بشر بوجود آن پی ببرد . ( خلاف عقیده روسو فرانسوی که

می گوید احتیاج بشر را اجتماعی نموده است ) یعنی بشر قبل از اینکه منافع اجتماعی را بفهمد

جهش و یا موتاسیون که رخ داده است این ودیعه آسمانی را با خود آورده است . لازمه اجتماع نوع دوستی ،

یک بنوع و ترحم است . جنبه اجتماعی بشر سخت ترین ضربتی بود که با اجرای قانون تنازع بقاء در بین انسانها

در آمده است . علاوه بر مراتب بالا علوم دیرین شناسی و فسیل شناسی اجتماعی بودن بشر غارنشین را تایید

نماید . حتی عده [ای] از دانشمندان طبیعی عقیده دارند بشر از یک گونه میمون بوجود آمده است که اجتماعی

تند .

خلاصه اوصاف ملکوتی : ترحم ، نوع دوستی ، عدالت خواهی تجلیاتی است از جنبه اجتماعی بشر که این

به جزء سرشت طبیعی بشر است . نه رنگ و عارضه است که احتیاج و ترس در وجود وی ایجاد کرده است .

ضمناً نباید فراموش کرد که عده [ای] از دانشمندان بنام قانون تنازع بقاء عمداً و سهواً استفاده هایی بزبان

انسانیت نموده اند .

یکی از تندروران اسپنسر بوده است چه این شخص علل تمام منازعات و جنگهای بین توده ها و افراد بشر را

قانون تنازع بقاء متکی نموده است یعنی جنگ و نزع را امر جبری دانسته و جلوگیری آنرا مخالف با آیین

سعت میداند .

در اینجا ما بدلائل شان و یا بعقاید مخالفین شان که منکر نبرد حیانی هستند وارد نمیشویم . زیرا هر دو

هسته راه افراط و تفریط پیش گرفته اند . فقط آنچه در جهان مشاهدات و محسوسات بما نشان میدهد می گوئیم .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۴

خوانندگان گرامی میدانند در دنیای پر خون امروز حکومتهایی وجود دارد که اختلاف نژاد، زبان، مذهب

داشته ولی چنان با هم با برادری و برابری رفتار مینمایند که احتیاج بعدلیه و دادگستری ندارد ( **مثل سوئیس** ،

**لوکزامبورک ...** ) و اگر جهان غرب یکقدم پیش رود و دنیای شرق چند قدمی بطرف تکامل بردارد میوه تلخ و

شیرین بشریت شیرین تر گردد . یعنی جنبه حیوانی بکلی محکوم جنبه انسانیت شود ( **بقول آقای کسروی**

**غرایز و احساسات در تحت کنترل خرد درآید** ) ، نزاع طبقاتی ، اختلافات نژادی ، جنگ

عقاید ، افکار پست استعمار ، استثمار ، تعصب حفظ آثار باستانی و غیره از بین میروند . خلاصه پنجه قوی ارتجاع

ذیروح و غیر ذیروح شرق و غرب را رها کند ، آن موقع دنیا خواهد دید که جهان بشریت برای زیستن در زیر

آسمان ، روی خاک احتیاج بنزاع و نبرد ندارد .

ولی امروز در این دنیای پر از خون جوانان و اشک پیرزنان و حزن و غم مادران و پدران داغ دیده اظهار

چنین نظریه خیلی بیشتر بمالخولیا شباهت دارد تا حقایق .

اما آنچه مالتوس می گفت که عده بشر بنسبت تضاعد هندسی بالا میروند و مقدار محصولات طبیعی بنسبت

تضاعد حسابی زیاد میشود ، ایرادات علمی که باین نظریه وارد است بعهده علماء اقتصادی است . ولی آنچه بنظر

میرسد :

۱ - امروز در دنیا آمار صحیح از عده بشر روی زمین در دست نیست و شاید در اغلب ممالک آسیا ، آفریقا ،

استرالیا از شهرهای بزرگشان آمار صحیح ندارند . در چنین صورت شمارش زاد و ولد و مرگ و میر درست بدست

نمیآید ، چه رسد بزمان مالتوس .

۲ - تزايد بشر در یک مملکت متمدن مثل آلمان و انگلستان نمی تواند پایه اقتصادی دنیا باشد . چه

بهداشت ، تمدن ، فرهنگ ، آب و هوای مناطق و علل دیگر در تهیه چنین آمار تاثیر عمیق دارد . بهترین نمونه

کشور ایران است . بنا بر اظهارات مورخین کشور ایران قبل از مشروطه ۲۵ میلیون نفوس داشته است حالا به ۱۵

میلیون هم نمی رسد .

۳ - محاسبه محصولات روی زمین در عصر مالتوس با عدم آشنایی بدانش اقتصادی و وسایل محاسبه

امروزی و سایر علل مادی عمل را از حدود حقیقت خیلی دور میگرد . « **مثلاً نبودن محاسبه فروش**

**بیومتری** » .

۴ - آنچه امروز دانشمندان این فن اظهار میدارند محصولات دنیای امروز بشر فعلی را با فراوانی و راحتی

اداره مینماید و اگر از عقاید افراطیون صرفنظر نماییم که آنان قدم جلوتر گذاشته می گویند چندین برابر نفوس

فعلی را اداره می نماید .

چون ما در ایران زندگی میکنیم ، گر چه ایران از دنیا جدا نیست ولی در همانحال که جزء لاینفک **جهان**

است خصوصیات جغرافیایی ، سیاسی ، نژادی ، اقتصادی دارد که باید مسائل و قوانین گیتی را با آنها تطبیق کرد و **بیا**

بعبارت دیگر لباس ایرانی بدانها پوشانید .

بدین لحاظ قانون تنازع بقا را در کشور ایران جداگانه مورد مطالعه قرار میدهیم . در ایران وسعت زمین

وجود معادن ، زمینهای قابل کشت ، سایر منابع ثروتش را با عده نفوسش مقایسه نماییم درست خواهیم فهمید

طه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۱۵

این سرزمین به ۲۰ - ۱۵ برابر نفوس فعلی غذا ، منزل ، تمام وسایل زندگی می دهد . حال اگر فرض کنیم کتله های مالتوس و داروین که می گفتند از برخورد جبر بقا با جبر اقتصاد تنازع بقا ایجاد میشود صد در صد درست باشد یعنی تنازع بقا وجود دارد علت اصلی آن کم بود مواد غذایی است . در کشور ایران با این ثروت و با این کمی توس جبراً این قانون قابل اجرا نیست . مگر یکدسته بعوض اینکه کار مثبت انجام داده و بر ثروت جامعه افزوده سطح زندگی توده را بالا برده بعنوان زندگی نبرد است ، حیات بر پایه تنازع قرار گرفته ، ضعیف محکوم بفناست این مردم برهنه را لخت کرده و در بانکهای خارجه سپرده و در موقع بدبختی کشور راه اروپا و آمریکا پیش گرفته و توده را پیش از پیش بیچاره و بدبخت میکنند . آیا چنین کاری در مملکتی که پایه عقاید اکثر مردم آن سرزمین بقضا و شر ، شانس ، سرنوشت ، خواست خدا متکی باشد از درجه انسانیت بپایه حیوانیت نزول کردن نیست ؟ و یا خیانت و جنایت و دزدی از این بالاتر متصور است ؟ .

در خاتمه باید از این نوشته دو نتیجه گرفت :

**نخست** نظریه اقتصادی که چندان پایه محکم نداشته بود تکیه گاه دانشمندان طبیعی قرار گرفت که تا مدت تنوع در موجودات و یا انتخاب اصلح که در طبیعت انجام میشود بیان نمایند . بعداً فلاسفه مادی و توریسین های حافظ منافع سرمایه داران باین عقیده عمومیت داده در علم اجتماع وارد کردند و چه سختی هایی از این عقیده دنیا بخود دیده و می بیند و خواهد دید مگر اینکه نیک خواهان جهان و دانشمندان حقیقت گو و حقیقت پرست مستقیماً با تئوریهای کهنه و مبتذل مبارزه کنند .

**ثانیاً** طبقه تحصیل کرده ایران که از اوهام و خرافات مذهب و پریشان گوییهای آخوندهای مزدور دستگاه رجوع بپرزاند پابند این تئوریهای کهنه میشوند و از این رهگذر گرفتاریها و آلودگیهای جدید در جامعه ایران پیش می آید .

اینجاست که رهبر آزادگان مجبور میشود که بگویند و بنویسند : « **دین یا آیین زندگی باید با**

**خرد و دانش بسازد** » تا راه زندگی را از آلودگی های قدیم و جدید پاک نموده و آنرا همدوش دانش ها بکنند .

\*\*\*\*\*

**نوشته : یک دوشیزه ۱۱ ساله**

**راهنمای ارجمند**

مدت دو ماه است که کتابهای پاکدینی را میخوانم و آموزاکهای آنرا یاد میگیرم خدا را سپاس میگذارم که مرا از آغاز زندگی بچنین راه ورجاوندی آشنا گردانیده .

من اگر چه دختر ۱۱ ساله ام و هنوز پای منبر آخوندها نرفته و دچار بدآموزیهای آنها نگردیده ام با اینحال گمراهی آسوده نبوده ام . خرافات مذهبی و آموزاکهای گمراه کننده در همه خانواده ها هست خانواده ما هم از آن می بهره نبوده . من با این سال کم چیزهایی شنیده و نافهمیده یاد گرفته بودم خدا را سپاس که همه آنها را رها کردم .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۶  
اگر چه با این کمسالی از من کاری ساخته نیست با اینحال پیمان می بندم که در این راه ورجاوند  
کوشش بازناستم و تا میتوانم میکوشم که آموزاگهای پاکدینی را بهمسالان و خویشان خود برسانم و آنها را از چنین  
آموزاگهای خدایی آگاه گردانم .

\*\*\*

این نوشته را دوشیزه شهین غروی<sup>۱</sup> در نشست بانوان در روز سه شنبه ۳۰/۵/۴۰ در خانه آقای کسروی  
خوانده و نسخه آن را برای چاپ فرستاده .

\*\*\*\*\*

## بهداشت اجتماعی

### ۱- کرسی

کرسی که محققاً اکتشاف آنرا اشتباهاً بحضرت امیر نسبت میدهند ، بدون تردید یکی از سرچشمه های  
بزرگ تلفات بوده و اصولاً وجودش ضعف روحانی ، اقتصادی و فکری بشر را در قرن بیستم نشان میدهد . با وجود  
این اغلب شنیده میشود که بعضی در اطراف محاسن و مزایای آن مبالغه بیجا نموده ، آنرا راحت ترین چیز  
می پندارند .

چرا در سایر فصول نیمه سرد کرسی مطلوب نبوده و مزایا و مبالغه بالا در حقش صادق نیست ؟ زیرا حرارت  
داخلی عمارت بطوریکست که بدن احساس لزوم آنرا نمی نماید ...

اگر در زمستان هم طرز معماری عمارات و مساکن و شیوه گرم کردن منازل میتوانست حرارت داخله عمارت  
را بدون نوسانهای مهم به ۱۸ درجه ثابت نگاه دارد ، بدون شک نه تنها کسی از آن لذت نمی برد ، بلکه با وجود آن  
نیز مخالفت شدیدی میشد .

آمار و احصائیه عددی برای درک مطالب اجتماعی بخصوص بسیار مفید است .

در شهر کوچک رضائیه در چند سال قبل ثابت گردید که قریب پنجاه نفر در اثر وجود کرسی

**( مسمومیت دود زغال ، حریقهای شبانه و غیره ) تلف شده اند .**

باید اذعان کرد که کرسی نتیجه فقر اجتماعی فکری و صنعتی بوده و مخصوص طبقات جاهل و دست تنگ  
است والا منطقی نیست که انسان محیط محدود کوچکی را که باندازه یک متر مکعب بیش نیست با وسایل نامرغوب  
گرم نموده نیمه بدن خود ( و هر کسی که از در وارد میشود ) را بداخل آن فرو برده و نصف دیگر  
حساس بدن را در معرض سرما بگذارد !.

کرسی صرفنظر از اینکه با احتیاجات امروز وفق نمی دهد و از نقطه نظر بهداشتی غیر مطلوب است . اصولاً

چیز بسیار کثیفی است . تمام افراد خانواده پس از ورود بمنزل با همان جوراب و پای عفن خود ( زیرا مسلمانان

است که کمتر کسی قبل از ورود بکرسی در آن هوای سرد پای خود را خواهد

شست ) بدور کرسی خواهند نشست بطوریکه اگر محض کنجکاووی سری بداخل آن فرو بریم بوهای متعفن  
مختلف عرق پاها را استشمام خواهیم نمود .



بدیهی است بیشتر اساس فکر ایجاد و مخصوصاً طرفداری از کرسی در برابر سایر وسائل خود گرم کردن استان از قبیل بخاری و غیره فقط مربوط بصرفه جوئی فقیرانه و نقص معماری منازل و دست تنگی و جهل است و

## ۲- رل اسکناس در بیماریهای واگیردار

بطور کلی اشیاء مشترک اجتماعی که در رأس آنها می توان پول و بخصوص اسکناس را قرار داد ، رل مهمی در نقل و انتقال عوامل مولد بیماریهای واگیردار عهده دارند . اپی دمی یولوژی و منطق رل این شیئی مشترک اجتماعی را بویژه در بیماری سل مدلل میسازد .

اسکناس چیزست که مرتباً در دست و جیب اشخاص سالم و بیمار در گردش است و بطوریکه میدانیم طلب برای سهولت شمردن شخص دست خود را با آب دهان آلوده ساخته و اسکناس را نیز آلوده میسازد و دست روم و سوم مرتباً دست آلوده را با تکرار عمل فوق بدهان میبرند .

فرض کنیم شخص مسلولی ( مثلاً دکانداری ) در روز ده مرتبه دسته اسکناسی را پس از آلوده کردن بزاق بین مشتریان خود توزیع نماید و آنها نیز بنوبه خود دست آلوده بیاسیل دو کخ را بدهان خود برند . در منصورت بدون تردید میکروب سل از شخص اول بدیگران انتقال خواهد یافت .

موضوع نامبرده از این جهت در کشور ما حائز اهمیت بخصوصی است که اغلب بیماران این مرض ( که

## دبختانه با وجود مزایای آفتابی کشور شماره آنها زیاد و روز بروز نیز در تزايد

است ) بدون رعایت مقررات بهداشتی بتصدی امور همگانی ( بقال و غیره ) اشتغال داشته و مرتباً دیگران را آلوده خواهند ساخت .

بدیهی است اشیاء مشترک اجتماعی دیگر ( مانند سکه فلزی ، درب اماکن مقدسه ) نیز

باعت انتشار این قبیل بیماریها میباشد ( آقای دکتر حسن عاملی چندین نفر مبتلا بشانکر لب

دیده اند که بررسی طبی علت ابتلای آنها را بوسیدن دربهای اماکن مقدسه نشان

داده است ) ولی با این تفاوت که سطح آلوده سکه فلزی کوچکتر بوده و شماره آنها محتاج بالوده کردن با بزاق

نیست . بعلاوه محتمل است که اکسیدهای فلزی که در سطح آنها تشکیل میگردد تا اندازه ای از زهراگینی و

تغیراین بیماری زائی میکروب بکاهد .

## ۳- کیسه کشی

در چندی قبل هنگامیکه بستن خزینه حمام و تبدیل آن بدوش مورد نظر دولت بود ، و در همان زمانهم

عده ای از سربازان لشگر ۴ مبتلا بیماری واگیرداری گردیده بودند که عامل سرایت آن حمام تشخیص داده

شده بود ، در یکی از کمیسیونهای مربوطه شرکت داشتم . مطالعه نظامنامه حمامها مرا متوجه این نکته ساخت که

بر خلاف عقاید همگانی اگر چه وجود خزینه باعث سرایت امراض و بخصوص اسباب تنفر و انزجار همگان است و باید

همانطوریکه دولت متوجه گردیده بهر قیمت شده آنها از میان برداشت ولی اساس سرایت و انتشار عمده

« بیماریهای حمایی » خزینه تنها نیست بلکه عواملی است که با وجود ساده بودن درک آن در اثر عادات

شریف ملی کسی متوجه آنها نگردیده و اهمیتی را برای آنها قائل نشده اند .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۸  
چنانکه میدانیم شرط عمده ورود میکروبها بدن وجود خراشها و زخمهای کوچک و بزرگ است . بطوریکه  
اغلب میکروبهای ناخوشی زای خطرناک در روی جلد سالم بلااثر مانده و بعکس میکروبهای ضعیف بخوبی از زخم و  
بلکه حتی از خراشهاییکه در اثر تراشیدن یا کندن موی حاصل گردیده وارد شده بیماری را ایجاد خواهند نمود .  
بدیهیست یکی از عواملی که عمده خراشهای نامبرده را در بدن ایجاد نموده و بعلت همگانی بودن آن در  
حمام انواع میکروب را باشخاص سالم تزریق خواهد نمود بدون شک و در درجه اول کیسه موئی استاد دلاک و سپس  
لنگ و قطیفه حمام خواهد بود .

اگر چه اغلب توانگران برای استحمام شخصی خود دارای سرویس ویژه کیسه - لنگ و قطیفه میباشند ولی  
اکثریت با طبقه متوسط الحال است که در حمام از این سه مایلزم همگانی نامبرده استفاده نموده و حتماً چنانکه  
اشاره شد از مزایای بهداشتی آن استفاده ابتلای بیماری را خواهند برد .

ضمناً اگر معتقد باشیم که چرکی که استاد دلاک لوله لوله از بدن شما گرفته و برای خوش خدمتی آنرا  
نشان خواهد داد مرکب است از مقداری سلولهای پوستی ، کمی چربی ، کمی گرد و خاک ، کمی نمک و اوره که  
پس از حل شدن چربی آن بوسیله صابون همه آنها بخصوص در آب گرم بخوبی محلولند ، باین نتیجه خواهیم رسید  
که همانطوریکه خود استاد دلاک بخوبی تشخیص داده ( و بهیچ وجه زیر بار کیسه کشی پس از

**صابون زدن نخواهد رفت )** ، عمل کیسه کشیدن اصولاً زاید و غیر از بین بردن سلولهای حافظ بدن  
ایجاد خراشهای قابل دخول میکروب رلی در نظافت عهده دار نیست .

با این مقدمه چنین بنظر میرسد که بهترین راه جلوگیری از سرایت و انتشار بیماریها بوسیله حمام  
صرفنظر از لزوم تحریم خزینه عمومی در درجه اول تحریم استعمال کیسه ، لنگ و قطیفه عمومی است که بدون هیچ  
مانع و رادعی بطریق زیر عمل میگردد :

۱ - استادان دلاک باید از حمام بیرون روند . بدین نحو چنانکه در سایر نقاط متمدن دنیا معمول و متداول  
است هر کس خود بدن خود را خواهد شست و حتی اگر باز بعضی در استعمال کیسه تعصبی داشته باشند و با وجود  
بیفایده بودن آن بکشیدن آن ادامه دهند اقلأ خود بکیسه کشیدن خویش اقدام خواهند نمود و بطوریکه دلاک  
میتواند خود قادر بزخم کردن بدن خود نخواهند گشت ( بیرون رفتن دلاک از حمام باعث از بین  
رفتن تراش سر و صورت در حمام نیز خواهد شد ) .

۲ - منع دادن لنگ و قطیفه از حمام . لنگ و قطیفه چندان ارزش ندارد که کسی حتی دست تنگ تر  
مردم نتوانند آنرا برای خود تهیه نمایند .

اگر چه چنانکه دیده و شنیده میشود از گوشه و کنار بعضی حمامها شروع بباز کردن درب خزینه حمام  
نموده اند با وجود این اگر روزی بنفع بهداشت همگانی مرتکبین این قبیل خلاف ( یا جنایت ) بکیفر خ  
برسند و دو باره خزینه عمومی تحریم گردد بدون تحریم عوامل مهم دیگر از قبیل کیسه و لنگ نتایج مطلوبه  
نخواهد گشت .

دکتر محمد میردامادی



از شماره های ۲ و ۳ و ۵ نامه پزشکان سال اول ( چاپ مشهد )

\*\*\*\*\*

نوشته : هزار - شیراز

## آمزش خواهی و نمونه پاکدلی

دانشمند بزرگوار پیشوای پاکدینان آقای احمد کسروی چندی پیش که در تهران بودم و بیش از چهار بار دیدار سرکار آمدم روزی گفتم من بسیار پشیمانم که در نامه شناسایی سعدی چاپ ۱۳۱۷ بیدی از شما نام برده ام اینک جا دارد پوزش بخواهم . زیرا شما گر چه با سعدی و حافظ و خیام بیمهری مینمایید ولی از سوی دیگر با کسروی گفتار نویسی بیمانندی که دارید سیاهکاریهای پیشوایان دغل را خوبتر و بهتر از دیگران بجهانیان نشان میدهید . امیدوارم همه آزادگان و دیگران بیش از پیش در این کار با سرکار همراه باشند تا شاید این کشتی بی لایان و سرگردان بجایی رسد . منمهم بنوبه خود هر چه از دستم برآید میکنم .

م . ر . هزار

\*\*\*\*\*

ریسندگی است یا نویسندگی ؟

نوشته : شهیدی - تهران

## مسخرگیهای بی مزه

« چطور حضرت سیدالشهداء پاستور را راهنمایی فرمود » با خط درشت در پشت

طلبش نوشته بود ...

خواندنیها که هفته ای یکبار از روزنامه و دیگر نوشته ها مطالبی گرد آورده و پخش میکند در شماره چهل و چهار دیدم دو صفحه از خوابهای گوناگون از روی دو روزنامه نوشته بود . شگفت آوردم که آیا گردآورنده خواندنیها در میان اینهمه روزنامه و مجله چیز دیگری پیدا نکرده ؟ اینهمه گرفتاری و پریشانی که گریبانگیر این مردم است هیچ کدام در خور نوشتن نیست ؟ گرفتم که چنین است نمیتوانست خود خوابیدن را از دیده روانشناسی روشن کند ؟ .

آیا این نویسندگان میدانند که بایای ایشان روشن نمودن اندیشه ها است ؟ اگر اینست راه روشن نمودن کار ، که مرشد حسن و شیخ علی اکبر معرکه گیر اینگونه چیزها را بیشتر در ذهن میدارند . اینها پرسشهایی بود که از خود میکردم و پاسخشان را در اندیشه جستجو مینمودم .

تا در شماره ۴۵ نوشته بالا را دیدم شگفتم بیشتر شد که نویسنده مهندس میباشد ! بماند که برای درستی و کسریستیش همان اختلاف تیر و مطلب بس است که سیدالشهدا را امام چهارم نوشته . راست یا دروغ کوتاهشده اش نیست :

آقای مهندس محمد حنانه در خواب دیده پاستور را کسانی از او ارجشناسی میکنند . ولی پاستور با تاثر گفته که در اوایل زندگی یک ایرانی بمن گفت که امام ما گفته : خدایا آبهای آنها را به وب آلوده کن . اینحرف ،

پاستور را بکوشش آورده تا پیدا کردن میکرب دست یافته . اما حالا پس از مردن مورد خشم و سختگیری واقع شده که چرا منشاء اول یا کاشف اصلی را شناسانده و بنام خود نموده . اما حالا در خواب بگناه خود می خستود شاید باو ترحمی شده از فشار آندنیا راحت شود .

این را در خواب دیده ولی بزرگتر از آن در بیداری رخ داده . وقتی بخانه رفته تا کتاب را جستجو کند صحیفه سجادیه را که باز کرده همان عبارت در برابرش پیدا شده . البته کسی که در بیداری کاری باین بزرگی (!) انجام دهد چه شگفت که چنان خوابی بیند .

من نمیدانم که آقای حنانه در چه رشته مهندس هستند . بگمانم از دانشها بی خبر نیستند . خواب دیدن ایشان بی اختیار انسان را بیاد ستون حنانه میاندازد ، با این تفاوت که ستون حنانه برای خودش نالید و آقای حنانه برای عذاب پاستور .

خواب دیدن برای کسی ایراد نیست . بیشتر مردم خیالی بویژه در نانددرستی و بدی گوارش از این کوچکتز یا بزرگتر خواب می بینند . ایراد ما اینست که از نوشتن و انتشار دادن چه خواستی دارند ؟ شاید جایزه نوبل را برای کاشف اصلی میخواهند بگیرند . ولی آنرا هم باید در اروپا منتشر کنند . انتشارش در ایران جز رواج خرافات و پندارپرستی و خواری ایرانیان چه هوده تواند داد .

پستی و بدخوبی بجایی رسیده که مردان دانشمند نیز از آلودگی فکر این مردم آسوده نیستند حتی پس از مردن .

ناسپاسی را ببینید که هم این نویسنده و خواننده از پرتو کشف پاستور از بسیاری بیماریهای کشنده میرهند و بجای ارجشناسی خیانتکارش می شناسند ! اگر چه با یک خوابدیدن باشد .

خوب آقای مهندس هیچ فکر کرده اید که اگر یک گفته مبهم راه اکتشاف است از روز نوشتن صحیفه چندین هزار آخوند آنرا خوانده ( **بمانند دیگران** ) ، هر چند گاه وبا در ایران و عراق آمده میلیونها مردم را تلف کرده ، یکی این گفته را بکار نبسته که میکرب را کشف نماید ، هم خدمتی بنوع کرده و هم شرقیان سرفراز میشدند . اگر ندیده اید شنیده اید که هنگام وبا همان صحیفه خوانها چاره وبا را در ریش هشتن و گل بسر مالیدن و زاریدن و بمصلی رفتن می دانستند .

چرا هر چیز را که دانشمندان پس از یک عمر زحمت پیدا نموده می پراکنند آنگاه گردن افراشته میگویند در فلان کتاب نوشته بود و با زور آسمان و ریسمان را بهم می بندید ؟ . دستگاه تلویزیون مورد استفاده قرار گرفته پس از رسیدن بایران آن را هم در یکی از کتابها پیدا میکنید . بیچاره سازنده اش که چیزی هم بما بدهکار میشود ! این خیره رویست که در کشوریکه بیماریهای گوناگون که در نتیجه نداشتن بهداشت بین مردمش پراکنده است و آب نوشیدنی شان بهزار کثافت آلوده است چنین چیزی را منتشر کنند . اگر یکنفر فرانسوی که ایران را دید این نوشته را بخواند چه خواهد گفت ؟! بایرانی چه وزنی میدهد ؟! آیا جز اینست که بچشم یک دروغگوی رسر بایرانی نگاه میکند ؟!

توده ایکه اندیشه در کارهایش نباشد و از شنیدن آمیغها بگریزد چه شگفت که آثار مهندس و نویسنده اثر این چنین باشد .



در صحیفه سجادیه که دعاهای علی بن الحسین ( **امام چهارم** ) شیعیانست جمله ای هست ( **وبا را**

**در آبهای آنها داخل کن** ) این جمله عنوانی در دست ملایان شده که بگویند امامانشان از میکرب و

جلد هفتم های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویسد ۵۰ ..... سات ۲۱  
ستی آن آگاه بوده اند . مهندس حنانه هم خواب دیده که پاستور میگوید او را بپیدا کردن میکروب این جمله  
بخاشته - این گفتار شیرین و پر مغز آقای شهیدی در آن زمینه است .

\*\*\*\*\*

نوشته: خدیجه امامجمعه - تهران

نوشته: یک بانو

### خواهران و برادران گرامی

بسیار خرسندم از اینکه امسال موفق شدم بتهران آمده و از خواهران و برادران پاکدین دیدار کنم . این  
افترا خاطره های نیکی را برایم بیادگار گذاشته که کمتر فراموش خواهم کرد . چون ناچار روزهای نخست هفته  
اینده بیروجرده خواهم رفت و شاید امروز آخرین روزی باشد که در نشست بانوان اینجا شرکت کنم بدین شوند  
موضوعی را برگزیده ام که امروز در باره آن بکوتاهی گفتگو کنم .

پیمان میگوید : « گرانمایه ترین دانش در نزد ما دو چیز است : یکی آنکه راه

زندگی آموزد دوم آنکه آیین تندرستی یاد دهد » . تکه نخست آنرا راهنمای ارجمند در  
کتابهای بی شمار خود بهترین و روشنترین رویه ای نوشته اند . در باره تکه دوم گفته پیمان است که میخواهم  
اندازه توانائی خود چند کلمه گفته و آرزومندم یارانی که در پزشکی دست دارند گفتارهای سودمندی در باره آیین  
تندرستی یا بهداشت در مهنامه نویسند تا همگی پاکدینان از راهنمایی های آنان برخوردار گردند .

بهداشت بطور کلی دستوراتی است که از سوی پزشکان داده شده و بکار بستن آنها شوند تندرستی و  
سلامتی کارخانه بدن میشود . چون تندرستی در زندگی ما بسیار هناینده است شایسته است پاکدینان بویژه بانوان  
در این باره توجه نمایند .

ما میدانیم که بیماریها از داخل شدن جانوران ذره بینی در بدن ما تولید میشود . بنابراین برای جلوگیری از  
بیمار شدن بایستی دقت بیشتری در خوراک و آشاماک و پاکیزگی تن و همچنین پوشاک خود نموده و آخرین  
کوشش خود را بکار بریم

که تا اندازه ای از ورود جانوران ذره بینی بعداً جلوگیری شود . اگر اتفاقاً بیمار شدیم فوراً نزد پزشک رفته و  
جز دستور او را بکار نندیم . از سوی دیگر چون بهداشت توده بیکایک ما مربوط است بایستی دستورهای بهداشتی  
را نیز در میان مردم روان گردانیم . چنان که میدانیم دعا و جادو و دیگر پندارهای پوچ که در میان مردم رواج دارد  
جلوگیری برای بکار بستن دستورهای بهداشت خواهد بود بنابراین نبردی که ما با پندارهای پوچ میکنیم خود بخود  
کمکی بهداشت نیز خواهد بود .

متأسفانه باید گفت که در کشور ما با اینکه پزشک باندازه بسنده نیست بیشتر مردم هوس پزشکی دارند و  
تفاقاً اگر کسی بیمار شد از کلفت خانه گرفته تا بقال سر کوچه هر کدام دستوری داده و نسخه ای پیشنهاد خواهند  
کرد . ولی ما باید با این خوی ناپسند نیز نبرد کنیم و هنگامیکه بیمار شدیم جز بدستور پزشک رفتار نکنیم .

در باره بهداشت کودکان که یکسره بانوان مربوط است توجه بیش از جاهای دیگر باید نمود که با فرا گرفتن  
تکات بهداشت مربوط بکودکان و بکار بستن آنها فرزندان نیرومند و تندرست پرورش داده تا بتوانند در بزرگی بیای  
خود را نیکوتر انجام دهند .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۳

نیز باید گفت که یکی از کمیهای این کشور جمعیت اندک آن است . در خاک پهناوری چون ایران که جای ۲۰۰ میلیون مردم است تنها ۱۵ میلیون آنهم بیشتر با تنهای بیمار بسر میبرند . بدین شوند بر ماست که با ارج گذاشتن ببهداشت کودکان و بکار بردن دستورهی پزشکان در باره پرورش نوزادان از مرگ و میرهای نابهنگام جلو گیریم تا از اینراه بانبوهی توده خود کمک کنیم .

جای خوشبختی است که در این اواخر کتابهایی در باره بهداشت چاپ شده و من اینک چند جزوه از آنها را که مربوط پرورش کودکان است بخواهران گرامی پیشنهاد کرده گفتار خود را بپایان میرسانم :

۱ - تأمین تندرستی کودکان ۲ - دستور تهیه و پختن غذاهای کودکان ۳ - بهداشت کودکان .

\*\*\*

این نوشته را بانو خدیجه همسر آقای جلال امامجمعه در نشست سه شنبه ۶/۶/۲۴ خواندند . دو ماه گذشته از خوشیها و سرافرازیهای ما بودن آقای امامجمعه و همسرشان و آقای محمد[علی] جزایری در تهران بود که اینک در این هفته روانه بروجرد می باشند که پس از گذرانیدن یکماه در آنجا بجایگاه خود در مسجدسلیمان بازگردند .

\*\*\*\*\*

## نامه آزادگان شیراز برئیس مجلس

چنانکه خوانندگان میدانند چندی پیش یکدسته از آزادگان تهران نامه ای سرگشاده با آقای طباطبائی رئیس مجلس نوشته ازو پاسخ خواستند . چون آن در دفتر مردادماه بچاپ رسیده بود از همه شهرستان ها یاران ما با تلگراف با آن نامه و درخواست هم آوازی نمودند . از بسیار جاها نیز نامه های پرمغز دیگر با آقای رئیس مجلس نوشتند .

آقای رئیس مجلس تا امروز پاسخی نداده و آنچه شنیده شده نامه آزادگان تهران را بنزد یکی از ملایان تهران فرستاده و از اینجا پیداست که پاسخ آن چه خواهد بود .

یکی از نامه هاییکه از شهرستانها رسیده این نامه است که برای نمونه و برای آنکه آقای رئیس مجلس کمی از خواب بیدار شده بداند با چه مردان روشن اندیشه و بافهمی روبرو می باشد در این جا بچاپ می رسانیم :

### جناب آقای سید محمدصادق طباطبائی رئیس مجلس شورای ملی

خواهشمندیم این نامه را از روی اندیشه بخوانید .

ما نویسندگان این نامه که در سایه آشنائی بنوشته های آقای کسروی از خواب غفلت بیدار و بدردهای

اجتماعی توده خود آگاه شده ایم یکی از موانع بزرگ سرفرازی و برخورداری ایرانیان از اصول مشروطیت ( همان

**مشروطیتی که پدر پاک سرشت شما یکی از بنیادگزاران گرانبمایه اش بوده ) را افکر و عقاید مذهب تشیع میدانیم .**

اینست که با کوشش خستگی ناپذیری با غیرتمندانی که در تهران و شهرستانهای دیگر هستند دست

برادری بهم داده ایم که این سنگ را از جلو پیشرفت و سرفرازی توده ایران برداریم و چنانکه هیچ نیرویی نمی تواند

بهنگام سرزدن خورشید جلو روشنائی آنها بگیرد جلو آمیغهای ( حقایقی ) هم که راهنمای ما گفته و میگوید

هیچ نیروئی نمی تواند گرفت و تنها دشمنان این کشور یک کار میتوانند کرد و آن اینکه روز و ماهی چند کار را بر ما درازتر گردانند و آن میوه شیرینی که کوششهای ما خواهد داد دیرتر بمردم این سرزمین برسد .

جای خوشنودی است که دشمنان این سرزمین دیر از خواب بیدار شده اند و این هم نیست جز در سایه خرابست خدا و نگهبانی او . آری خواست خدا هست و نگهبانی او . زیرا اگر این نیرنگهایی که اکنون برای جلوگیری از شرف کوششهای آقای کسروی میشود در دوازده سال پیش که آغاز کار بوده میشد بیم خاموش شدن این روشنائی ورجاوند ( مقدس ) میرفت . چه آنکه در آن هنگام دستگاه دیکتاتوری از یکسو و نبودن بیدارشدگانی برای پشتیبانی از سوی دیگر زمینه برای نابود کردن این راه آماده بوده است .

لیکن امروز که بیشتر گفتنیها نوشته شده و پایه های سیاسی و اقتصادی و هر چه را که برای زندگانی یک نده سرفراز نیاز هست گذارده شده و هزاران مردان بادانش و غیرتمند از خواب بیدار شده اند گیرم که توانستند از کتاب شیعیگری یا داوری جلوگیری کنند ، آیا خواهند توانست دلهای پر جوش را سرد کنند ؟ .

آیا خواهند توانست سینه هائی که مخزن نوشته های آقای کسروی شده بشویند ؟ .

بیگمان نخواهند توانست بلکه هر تلاشی در این باره بکنند هوده ( نتیجه ) وارونه خواهد داد .

چرا ؟ برای اینکه دروغ نمیتواند جلو راستی را بگیرد ، نادانی نمی تواند جلو دانائی را بگیرد ، برای اینکه زور

می تواند جلو حقایق را بگیرد ، چون امروز ملیونها مردم پرچمدار آزادی اندیشه های سودمند هستند .

آقای طباطبائی یکی از کوششهای راهنمای ما و همراهانش بانجام رسانیدن آن بنیادی است که پیشگامان مشروطیت در چهل سال پیش آغازیده اند و چون شادروان پدر جنابعالی یکی از پیشگامان آن بوده اکنون شما یا بد بگوئید پدرم کاری بخطا کرده یا بکاری صواب دست زده و اگر اولی است مجالی برای باقی بودن جنابعالی روی بالاترین کرسیهای مجلس شورا نیست و اگر دومی است که جای گفتگو نخواهد بود که هنوز مشروطیت در ایران معنی خودش روان نگردیده بلکه دچار زبونی و خواری شده است و ما که میخواهیم آن را از خواری بیرون بیاوریم و مشروطه را بمعنای خودش در این کشور روان گردانیم در حقیقت بجایگاه سرفرازی شما که مقام نمایندگی دارید کمک کرده ایم و دشمنی با ما تنها بکسانی می سزد که بزور پول یا دسته بندی و بدون استحقاق بمقام نمایندگی مجلس رسیده اند و ما می خواهیم در آینده ساحت مجلس را از وجود چنین کسانی پاک نگاه داریم و جنابعالی که خود را نماینده حقیقی مردم میدانید و ما هم از نظر احترام پیدرتان تا جائیکه بزبان مردم کار نکنید شما را مستحق چنین جایگاهی میشماریم سزاوار نیست که بکارشکنی از ما برخیزید بلکه اگر بخواهید دادگرانه رفتار کرده باشید بد کتابهای راهنمای ما را بخوانید و از کار و رفتار همراهان او جستجوئی فرمایید تا بدانید چه راهی برای سرفرازی نده ایران باز شده و چه جوشش و جنبشی در میان غیرتمندان پدید گردیده . بی گزافه میگوئیم که امروز دسته ای مانده تر از همراهان آقای کسروی برای این کشور نیست و بهمین شوند ( سبب ) است که دشمنان این سرزمین و این توده آن اندازه که با ما دشمنی میکنند با دیگران بستیزه برنمیخیزند .

آقای طباطبائی هیچیک از ماها پیش از آشنا شدن بنوشته های آقای کسروی از نام و کارهای مردانه پدر جنابعالی و دیگر پیشگامان مشروطیت که برای رهائی ما از چنگال استبداد انجام داده اند آگاه نمیبودیم و اینک هر ساله در همه شهرها و بخشهای کشور در سیزدهم مرداد ما آزادگان جشنی بنام روزبه ( عید ) مشروطیت می گیریم و از فداکاریهای پیشگامان آزادی ایران سخن میرانیم و قدرشناسی می کنیم و مردانگی آنان را مایه سرفرازی خود میدانیم و میل داریم فرزندان آن مردان غیرت مند را بشناسیم و بانان پاس گذاریم و بدنباله دادن کوششهای پدران خودشان ترغیب کنیم اکنون اگر راست باشد که جنابعالی بدادسرای تهران دستور جلوگیری از نشر

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویسد ۵۰ ..... سات \*

کتابهای راهنمای ما داده اید باید با کمال تاسف بگوئیم یخرج المیت من الحی ولی امیدمندیم نه چنین دستوری تری سوی جنابعالی داده شده باشد و نه جایی برای گفتن چنین جمله ای برای ما بازماند .

آقای طباطبائی ملایانی که با ما دشمنی میکنند میخواهند همان اندیشه های شیخ فضل الله و مانندهای او را بنتیجه برسانند و دستگاه مشروطیت را سست تر و بی ابروتر از آنکه امروز است بنمایند و راهنمای ما راهی پیش گرفته که کوچکترین نتیجه آن بانجام رسانیدن کوششهای پیشگامان مشروطیت و استوار کردن دستگاه حکومت ملی است و همراهان ملایان جز کسانی مانند قاطرچیان محمدعلی قاجار و اوباش میدان توپخانه نیستند در صورتیکه همراهان آقای کسروی مردان فداکاری همچون ستارخان و یفرمخان و سایر مجاهدان هستند و در دانش و هوش و دوراندیشی بسیار بیناتر از پیشگامان مشروطیت می باشند . اکنون جای آن دارد که جنابعالی بیندیشید و خرد خود را بدآوری ببزیرید و چنانکه گفته اند گذشته آئینه آئینه آینده است تاریخ را جلو خود بگذارید و آنگاه تعیین فرمایید که صلاح کشور و توده ایران در آن است که بیروان شیخ فضل الله نوری کمک کنید یا اینکه با ما همراهی نمائید .

آقای طباطبایی ما میدانیم که اگر شما بخواهید با ما همراهی کنید از ارزش شما در نزد عوام و رجاله خواهد کاست ولی سرافرازی توده و کشور خودتان بسیار ارجمندتر از آنست که فدای جلب نظر عوام و رجاله کنید و سابقه خانوادگی جنابعالی هم چنین اجازه ای نمیدهد چنانکه پدر پاک سرشت شما قطعاً با همین محظور روبرو بوده و درون پاک او را از لغزش نگاه داشته و بآن رنجهای طاقت فرسا که یکی از آنها رخ داده خانه امین الدوله است ( از صفحه ۸۸ تا ۹۵ چاپ دوم بخش سوم تاریخ مشروطه نوشته

**آقای کسروی** ) تن در داده که چشم هر غیرتمندی از خواندن آن اشک می ریزد .

آقای طباطبائی در میان فرزندان همان کسانی که با پیشگامان مشروطیت آن بی فرهنگی ها را کرده اند هستند کسانی که امروز بپدران خود نفرین میکنند و از کار پدران خود شرمند هستند . هستند کسانی که برای پیشرفت مشروطیت امروز فداکاری میکنند و ما مانند آفتاب می بینیم که فرزندان همین کسانی که امروز با ما دشمنی و کارشکنی میکنند در آینده بپدران خود نفرین خواهند کرد . خوشا بحال کسانی که کار امروزشان مایه شرمندگی فردای فرزندانشان نخواهد بود .

آقای طباطبایی اگر جنابعالی بخواهید بدستور ملایان راه روید نه تنها باید از کتابهای راهنمای ما جلوگیری کنید بلکه باید دبستانهای دخترانه را ببندید . در دبستانها و دبیرستان ها و دانشکده ها از آموختن آنچه را که با باورهای آخوندی نمی سازد جلو بگیرید ، ازدواج دخترهای نه ساله را آزاد بگذارید ، زنها را بپوشیدن کفن سیاه و چاقچور و روبند وادارید ، مردان را بگذارند ریش و پوشیدن شال و قبا موظف نمائید . از کلیمی - مسیحی - زردشتی - ایرانی جزیه بگیرید ، اگر مردی مرتکب قتل زنی شد در حدود ماده ۱۷۰ قانون کیفر عمومی مجازاتش ✓ نکنید و فقط از او پانصد راس بز یا پنجاه شتر یا بهای یکی از آنها را بگیرید و آزاد کنید . حتی باید از کشت آلودمینی و بادنجان فرنگی که از اروپا آورده اند و تا چندی پیش آخوندها میگفتند هر کسی اینها را بخورد فرنگی میشود جلو بگیرید ، نشستن روی صندلی و خوراک خوردن با قاشق و چنگال را ممنوع نمائید و خلاصه مردم را صورتاً و سیرتاً بسه هزار سال یا دست کم بهزار سال پیش برگردانید و هیچیک از اینها نشدنی است . آری نشدنی است که با پیشرفت دانش ها مردم بتاریکی های چند هزار سال پیش بازگردند .

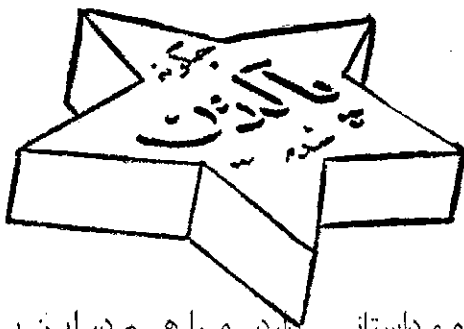
آقای طباطبایی چنانکه تاریخ نشان میدهد ملایان یا بهتر گوئیم همه کسانی که بدست آویز دین بساط مفتخواری گسترده اند و سربار مردم هستند همیشه سود خود را در غفلت و نادانی مردم دانسته و میدانند و با هر



کوششی که برای پیشرفت و بیداری مردم شده دشمنی کرده و میکنند . دشمنی ملایان ایران با جنبش مشروطیت ایران و هزارها مانند آنها که در صفحات تاریخ ثبت گردیده بهترین گواه این موضوع است . از اینرو ما را تعجبی نیست که دسته ملایان و کهنه پرستان در برابر ما بدشمنی و کارشکنی برخیزند ولی تعجب خواهیم کرد اگر صاحب قلمی همچون مقام ریاست مجلس شورای ملی که وظیفه دار بیدار کردن مردم ، و رواج دادن باندیشه های مفید ، و جلوگیری از افکار غلط و باورهای ناستوده همچون قمه زنی و صدها مانند اینها که در کشور ما رواج دارد می باشد با ما مخالفت کنند !! آری جای تعجب است !!

در پایان خواهشمندیم پاسخ نامه آزادگان تهران را بدهید تا بدانیم اندیشه جنابعالی در این باره چیست و مردم ایران در چنین زمانی با چه آیینی باید زندگانی کنند .

## از سوی آزادگان فارس



\*\*\*\*\*

## نوشته: محمدرفع شفایی - تهران

البته هر یک از یاران آشنا شدنشان باین راه ورجاوند انگیزه و داستانی دارد . مرا هم در این باره داستانی است که میخواهم در اینجا بگویم یاد کنم . من در یکی از دهات لارستان بنام ( اوز ) متولد و از کودکی بهندوستان مسافرت کرده ام . البته میدانید که لارستان یکی از شهرستانهای دور افتاده ما و فاقد هر گونه سایل شهریگری است و از طرف دولت هم تا امروز کمترین توجهی بآن قسمت نشده و مردمان بیچاره اش از کلیه نعمتهای خداوندی محرومند . رفتن بهند و دیدن آنهمه آبادی و فراوانی نعمت در آن و زندگانی بسیار پاکیزه و آراسته ساکنینش هر دم مرا بیاد سختی روزگار هم میهنانم انداخته و آزرده خاطرم میساخت و روز بروز این احساسات در من زیاده تر میشد تا جایکه آرزویی جز ترقی میهن در دل و اندیشه ای جز خدمت بآن در سر نداشتم . ویژه پس از مسافرت باروپا و مشاهده زیباترین شهرهای جهان پاریس . در آنموقع دوره سلطنت رضاشاه شروع شده و آن رامرد دست باصلاحات کشور زده از اینرو همه روزه خبرهای مسرت بخشی از ترقی و بهبودی اوضاع ایران میرسید . این پیشآمد برای من مایه بسی خوشنودی بود و بخود نوید میدادم که در آتیه نزدیکی در میهن خود از اینگونه زندگانی که اکنون دارم خواهم داشت و صبر نداشتم که بایران بازگشته و اینهمه ترقیاتیکه می شنیدم با چشم بینم در سال ۱۳۰۹ بایران برگشته و در سال ۱۳۱۱ بتهران آمدم .

بدبختانه از مشاهده وضعیت ایران بکلی مایوس و ناامید شدم چه صرفنظر از اینکه آنچه راجع بیپیشرفت شهریگری تا آن روز شنیده بودم مانند آواز دهل بوده ، دیدم بقدری این ملت آلوده بخرافات و موهومات دور از حقایق زندگانی است که نهایت ندارد . راستی ، پاکی ، قول ، ارزش وقت که مهمترین وسیله پیشرفت هر توده است در اینجا وجود نداشت دروغگویی و دغلکاری و عیاشی که مایه تباهی و نابودی هر قومی است بمراتب شایع بود . نمیدانم اندازه تاجر و تاسقم را از دیدن وضعیت آنموقع بزنم . همینقدر میگویم که چون با تفکر در موضوع فقدان راستی و درستی و شیوع آنهمه نادرستی و فساد اخلاق نتیجه آلودگی کیشی این ملت دانستم هیچ راه چاره و علاجه بنظرم نمیرسید و راستی هم همین بود چه ملتی که اساس کیشش بر این است که بزرگترین

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات  
گناه ها با ریختن چند قطره اشک پاک و حرامترین مالها با دادن مبلغی باقیان آخوندها حلال میشود چه جای  
امیدواری باصلاح آن قوم باید بود از آنروز ببعد از این

ملت بکلی مایوس و آنها را محکوم بفنا میدانستم و دیگر هر وقت کسی از بهبودی اوضاع صحبت میکرد  
بیهوده دانسته باور نکرده و بآن اعتنائی نمیکردم تا اینکه در چهار سال پیش روزی یکی از مجلات پیمان برخورد  
چند سطری از صفحه [ای] که راجع بزبان کثرت کارخانجات نوشته بود خواندم مایوسانه کنار گذاشته با خود گفتم  
اینهم بدبختی دیگر - تنها چیزیکه ممکن است تخفیفی بدردهای این ملت بدهد همانا ترویج علوم و صنایع اروپایی  
است که آنهم نویسنده این مجله از آن تنقید میکند چندی بعد با یکی از پاکدینان پاکسرشت یعنی با آقای آگل  
آشنا شدم و روزی گفتگو از پیمان بمیان آمد من چگونگی برخورد خود را با آن بگفتگو گذاردم فرمودند آیا از آغاز  
انجام آن مجله خواندید؟ گفتم نه، فقط چند سطری از آن خوانده و چون مخالف با عقیده خود و علاقه مندان  
بترقی دیدم کنار گذاشتم - گفت این دور از خرد است که کسی ناخوانده و نادانسته در باره نوشته [ای] اظهار نظر  
کند. من از این اندرز پاکدلانه تکانی سخت خورده و بخطای خود خستوان شدم. سپس ایشان کتاب راه رستگاری  
را بمن داده و گفتند این کتاب را که از همان نویسنده پیمان است بردار و با اندیشه بخوان و چنانچه ایرادی بنظرت  
رسید بنویس و بیآور تا از نویسنده آن پاسخ خواهم. کتاب را برداشته بردم منزل و مشغول بخواندن شدم دیدم  
نوشته های آن غیر از کتابهایی است که تا آن روز دیده و خوانده بودم جمله بجملة آنرا با اندیشه خوانده و هر  
جمله [ای] که در نظر اول مخالف با اندیشه خود می یافتم بداوری خرد واگذار کرده میدیدم اشتباه با اندیشه خرد  
من است. خلاصه از آغاز تا انجام خوانده نه تنها ایرادی در آن نیافتم بلکه باعث رستگاری و موجب امیدواریم گردید  
چرا که اقلأ معلوم شد که حقیقت دین و آئین زندگی جز از آن است که من و دیگران میپنداشتیم و در ثانی  
دانستم که این درد اجتماعی که بیدرمان می پنداشتم با دست این طبیب اجتماعی علاج پذیر است، از آن پس هر  
چه بیشتر بنوشته جات آن بزرگوار دست مییافتم بیشتر از بیشتر بحفایق آشنا و امیدواریم بنجات و رستگاری جمل  
بشریت همانا پیروی از اندیشه های بیمانند این پاک مرد خدایی است و بس.

این بود که در سال پیش بشیراز آمده و در کوشاد آن شهرستان پیمان بسته و از آن پس بخود بایا دانستم  
که در پراکندن آمیغها و بنبرد با گمراهیها کوشا باشم.

در پایان از پروردگار توانا آرزومندم که دیری نگذرد که مفاد آیه ( **اذا جاء نصرالله و الفتح** )  
مصدق پیدا کرده گروه گروه مردان پاکدل باین راه ورجاوند گراییده و جهانیان از آلودگی پاک و از مزایای نعمت  
خداوندی چنانچه باید و شاید برخوردار گردند.

\*\*\*\*\*

## گواهی پاکدلانه

از روزیکه بکتابهای پاکدینی راه یافتم آنچه را که میخوانم بیشتر پاسخی است که بجواب بدخواهان  
شده و چون بعضی ایرادها برخوردم میکنم اغلب اشخاصی تحصیل کرده هستند که بچنین سئوالات بیهوده برخاسته  
و یا ایرادی گرفته اند.

برخی نوشته هایشان میرساند که بدون خواندن کتابهای پاکدینی بگفته بی خردان گوش داده بپند  
میپردازند و یا اگر خوانده اند خیره رویانی هستند که نیک و بد را تشخیص نداده خود را ابزار دست یکمشت  
مفت خوار قرار میدهند.

از ایشان می پرسیم شما اگر توانا و دانا بودید چرا خود اقدامی نکردید ؟ چرا این همه گرفتاریهای خود و بیجختی توده و سرافکندگی ایرانیان را بدیده نمیگیرید ؟ بجای این پاسخهای بیمعنی و پوچ خوب است قدری بخود نگاه کرده ببینید خرافات تا چه اندازه شما اثر کرده و مانع پیشرفت توده گردیده است . اگر ناتوانید از اینگونه تیره گوئیهای بیمعنی که جز خود را رسوا کردن و مشت خود را باز نمودن نیست خودداری کنید .

بجای آنکه دست برادری دراز کرده این پستی و خرافات را از میان بردارید و بجای آن راهی را در پیش گیرید که باعث سرفرازی شما باشد وارونه آن بکارشکنی برخاسته اید و چه بسا که در دل خود چنین بی اندیشید که مانع پیشرفت بشوید

غافل از آنکه خرافات دامن گیر خود و خاندانتان شده بجای سربلندی شرمندگی را نصیب خود میگردانید ، میکوشید که روزگار ننگی<sup>۱</sup> در صفحه تاریخ از خود بیادگار گذارید . شما ای پست نهادان که برای اجرای مقاصد خود هیچگونه بی شرفی و سرافکندگی دریغ نمیدارید زمانی بیندیشید ببینید چگونه با تیشه بریشه خود میزنید میکوشید که این توده را همیشه خوار دارید میکوشید که زنان و فرزندانان قادر نباشند وسیله راحتی شما را تهیه نمایند میکوشید که خرافات و جنابتهای ننگین خود را ادامه دهید میکوشید ظلم بر سر بی نویان همیشه باقی باشد میکوشید که این توده راه نیستی را زودتر بپیماید .

حال این نامردان مانند درختی است که پیوندش کنند چون بارور شد خواهی دید که گوهر اصلی خود را از دست داده تمایل ثابتی بهیچ طرف ندارد . نویسنده شخصی هستم بنام رضا شهرتم عساریان قبل از پاکدینی از هیچگونه ظلم و دشمنی نسبت باین توده خودداری نتوانستم زیرا اندوختههای<sup>۲</sup> پدری من با دیگران جدایی بسیار و حتی دشمنی آشکاره می نمود منم که از آن هوده ها چیده بودم چنین می پنداشتم که هر ظلم و دشمنی بیک قطره اشک جبران میشود و عاقبت بهشت را بمن خواهند داد در این صورت از هیچگونه کار زشت و پلیدی خودداری نمی نمودم .

از روزیکه بکتابهای پاکدینی راه یافتم این اندوختهها مانند غباری بود که بیکبار برطرف گردید خدا را سپاس بآمیغهای زندگی آشنا گشتم از چنین لجنزار خرابی بجهان باز و روشنی بیرون آمدم در این راه ورجاوند بایا گشتم که تا آخرین قطره خون خود را نریزم سرافرازی نصیب من و توده من نخواهد گردید . اینک پیمان می بندم که در راه پیشرفت این راه ورجاوند کوشا بوده از داراک و جان دریغ ننمایم . خدا را باین پیمان گواه میگیرم .

## عساریان



۱ - [ اگر آقای رضا عساریان « ننگینی » نوشتی جمله رساتر گردیدی .

۲ - در چاپ نوین کتابها و نوشته های شادروان کسروی و یارانش ، « نویساد » زندیده است که هنگام افزودن نشانه های

ستوری بواژه ای که حرف پایانش همان حرف نخست نشانه باشد ، میتوان تنها یکی از دو حرف را نوشت . مانند : درست + ترین = مرتین و اندوخته + ها = اندوختهها و ... این شیوه نوشتن پیشینیان بوده که شادروان و دیگران نیز « گاهی » پیروی نموده اند . نویساد چنین می داند که بهتر خواهد بود زمانی بدین شیوه دست یازیده شود که واژه واپسین با واژه نخست « دو گانگی » در معنی پیدا نکند . مانند : نام + ها = نامها که دانسته نخواهد بود که نام یا نامه کدامیک جمع بسته شده ، مگر آنکه آن بخش از آغاز بازخوانی شود . نباید حاشیه را واداریم که بخشی را دو بار بخواند . ]



آقای ضیاء مقدم \*\*\*\*\* آقای ابوالقاسم راستگو - همدان

### بهانه هائیکه میآورند

نوشته: دوشیزه فاطمه میرنژاد - مشهد

در مشهد که باصطلاح شهر مقدسی (!) است، و افکار مردم نیز بسته تر است، اگر با سواددارها روبرو شویم ( آنهائیکه خود را روشنفکر و متجدد میدانند ) شاید در بارهٔ دین و کیش، و پابستگی بخرافات زیاد تعصب نشان ندهند و در ظاهر مانند عوام درهمگویی نکنند، ولی بجایش از شاعرها و دیوانهایشان سخت طرفداری مینمایند و در این باره آنقدر پافشاری میکنند که راستی آدمی بخنده میافتد.

یکروز با یک خانمی که مدیر یکی از دبستانها است بر سر همین موضوع گفتگو میکردیم میگفت من تا موقعیکه کسروی بشاعرها ایراد نگرفته بود کاملاً طرفدار ایشان بودم ولی این موضوع دیگر خیلی مشکل است. راستی در شبی که من کتاب حافظ چه میگوید را میخواندم بی اختیار اشگ در چشمانم میگردید، زیرا همین شاعرها بوده اند که زبان ما را زنده کرده اند و امروز که ما کوچکترین چیزی نداریم همین ادبیات، همین کتابهای اینان است که ما را ملت زنده ای خواهد شناسانید. من بایشان گفتم:

کتاب در پیرامون ادبیات را بخوانید، آنجا کاملاً جواب حرفهای شما را داده است.

گفت: من میخوانم ولی باور کنید اینکار نیکی نیست که شاعرانی که یکعمر زحمت کشیده و دیوانی فراهم آورده اند اینگونه بی مقدار گردند.

بایشان گفتم: این شاعرانیکه شما اینقدر در بارهٔ ایشان بسر و سینه میزنید آیا چه دردی از دردهای تودهٔ عقب افتادهٔ ایران را دوا خواهند کرد، جز اینکه با بدآموزیهای سراپا زبان خود بر دردهای توده بیفزایند؟ آیا گلستان سعدی که ما در دبیرستان تدریس میکنیم چه درس زندگی بما میآموزد که بایستی کتاب درسی باشد؟! میگفت: گلستان را نخوانید ولی چرا بسوزانید؟ دیوان حافظ را نخوانید ولی چرا باآتش میافکنید؟

گفتم : نه خیر ، بد را باید از بین برد زیرا زیان خود را با بودنش خواهد رسانید . چیزی است آشکار . آیا شما میکرب مرضی را با دانستن زینانش در صورت دسترسی زنده خواهید گذاشت یا اینکه آنرا از بین میبرید ؟ این کتابهای سراپا زیان را که میتوان میکربهای اجتماع دانست نیز از بین باید برد تا از زینانش آسوده گردید .

این را برای این گفتم که روزی در یکی از کتابخانه ها برای خرید کتاب رفته بودم کتابفروش میگفت **حتم** شما کتاب های آقای کسروی را همه خوانده اید ؟ گفتم : بله . مقصودتان چیست ؟ گفت : مقصودم اینست که شما در باره آنها چگونه قضاوت میکنید ؟

گفتم : قضاوت من جز نیک دانستن گفتار و نوشته های آنان نخواهد بود حقایق را که نمیشود کتمان نمود . گفت : این هنوز زود است باید اول مردم را باسواد نمود . زیرا اگر خرافات از این توده برداشته شود دیگر ترمسی نخواهند داشت و بجنایت خواهند پرداخت .

گفتم : چیز عجیبی است این چه خرافاتی است که اگر نباشد مردم را جانی خواهد کرد ؟ آیا اگر یکی این **گنبد**های طلا و نقره را نبوسد آدم میکشد ؟! یا اینکه اگر مریض شد و پهلوی دعا نویس نرفت از بیدعائی خواهد **مرد** ؟!

بیچاره بعد از اینهمه تحصیل تازه این طور فهمیده بود که دین یعنی خرافات و با وجود این نادانی هنوز **برای** باسواد شدن مردم سر و سینه میزد و راه ترقی و تکامل آنها را سواد میپنداشت . میگفت : برای این مردم باید همین قوانین باشد .

گفتم : راست میگویید باید مردم دسته ها راه اندازند و بر سر پیش رفتن علمشان چاقو کشند ، یا مریضشان **از** درد بمیرد و آنها آب مرکب کثیف را باو بخوراند بنام اینکه دعا است و شفا می دهد .

گفت : اینها البته بد است ولی باید از راه مفیدتری باشد ( **که مقصودش درس خواندن بود** ) .

**گفتم** : مگر همین سواددارها نیستند که قرآنشان را بزیر بغل گرفته راه مقبره امامراضاشان را پیش میگیرند ؟ مگر همین تحصیلکرده ها نیستند که بشعرهای سراپا زیان خیام و حافظ ایمان میدارند ؟ همین دیروز بود که یکعهده

**آموزگار** پهلوی هم نشسته و اتفاقاً منم بودم ، یکی از آنها میگفت : « **دیشب که ماه گرفته بود منجم**

**گفته است که پپادشاه اسلام صدمه ای سخت خواهد خورد** » . در همین چند وقت پیش

**بود** که یکی از دانش آموزان همدرس من بعد از یازده سال تحصیل میگفت : خدایا بس است . دیگر این چه بادی است که اینهمه گرد و خاک بلند کرده است ؟ گفتم چرا این را بخدا میگوئی مگر نمیدانی که در نتیجه اختلاف فشار **هواست** ؟ داد و بیداد راه انداخته میگفت : این بخدا عقیده ندارد ، این کافر است با خودم فکر کردم این یکدختر تحصیلکرده ، آیا تحصیل او را از پابندی بخرافات رهانیده است ؟!

بسختن خود بازگردم ، با مرد کتابفروش گفتگو میداشتم . او میگفت : انسان نباید تا این اندازه زودباور باشد . ببینید گفتارشان را . بیچاره ها بهانه دیگری ندارند ، تنها این را آموخته اند که باید تعصب خشگ و پوچ را **از** دست نداد و کیش اجدادی را نگهداشت اگر چه بر خلاف خرد و راستی ها باشد .

وقتیکه این را از او شنیدم گفتم : مگر شما را هوش و فهم نیست که بتوانید بد و نیک را از هم تمیز دهید ؟!

**گفت** : نمی گویم آنچه شما میگوئید بد است یا نایستی گفت میگویم : برای این توده بدست و باینها نباید گفت .

راستی را نمیدانم باین پاسخ مضحک دیگر چه جواب دهم ! مردک نمیداند که بد برای همه کس بد است و خوب هم برای همه خوب تواند بود ، نمیداند که این توده بایستی از آلودگی ها برهد و شوند بدبختی خود را دریابد و **بچاره** آنها بکوشد .

باو جوابی نگفتم جز اینکه : شما نمیخواهید بفهمید .

فکر میکنم اینگونه پیش آمدها بیشتر ما را پافشار خواهد گردانید و نبرد ما را با گمراهیها و نادانیها دامنه دارتر خواهد کرد . با خواست خدا خواهیم کوشید تا بر اینهمه آلودگیهای توده چاره کنیم و میهن خود را از این گمراهیها نجات دهیم .

\*\*\*\*\*

## نوشتۀ : اصغر فتحی - همدان

### سال مشروطه را چگونه جشن میگیرند ؟

سیزده مرداد روزیست که مظفرالدین شاه « دستخط افتتاح عدالتخانه » را بیرون داد . اگر چه چهارده مرداد را تعطیل میکنند و روز بیرون آمدن دستخط میدانند ، درستش همان سیزده مرداد است ( باشد که کسانی از مشروطه خواهان که پابند پندار میبودند سیزده را نحس دانسته آنرا بدروغ چهارده نموده اند ) .

گفتگو از سیزدهم یا چهاردهم بودن روز بیرون آمدن فرمان مشروطه نیست گفتگو از آنست که توده مردم دولت این روز بزرگ را چگونه جشن می گیرند ؟ ... این روز که فرمان مشروطه در نتیجه فداکاری مشروطه خواهان غیرتمند بیرون آمد و با ریخته شدن خونهای بسیار دیگری نگاهداشته شد مردم ایران چگونه ارجش را میدانند چگونه از آن آزادیخواهان ارجشناسی میکنند ؟ .

در همدان که من میبودم ، مردم جشنی برپا نکردند بماند ، هیچ نمیدانستند این روز چه روزی است ، چه رخ داده که اداره ها « تعطیل » است . هنگامیکه میپرسیدند و پاسخ میشنیدند رو ترش کرده چنین میگفتند : « همین مشروطه بود که مردم را بدبخت کرد ، همین مشروطه بود که

برکت را از ایران دور کرد و ما را باین روز انداخت » . پیداست که در دیگر شهرستان ها همچنین در تهران ، چنانکه سپس دانستم مردم جشن برپا نکرده و ناسپاسی و ناخشنودی مینمودند .

در همدان اداره ها نیز که سرانشان از این روز آگاهی داشتند پرچم نیافراشته بودند . این نشانه نیکی اندازه دل بستگی ایشان بتوده و کشورشان میبود . اگر مردم نادانسته بدشمنی و بد گفتن از مشروطه پرداخته بودند اینان دانسته چنان میکردند . شاید هم سیاستی در کار بوده . از آن سیاستهای شومی که بدست پستنهادهای همیشه بزبان این کشور در کار است .

از همه شگفت تر رفتار رادیوی تهران بود که چنین روزی را نادیده انگاشته برنامه ای آماده نگردانیده بود من با خود میاندیشیدم برای رویه کاری هم باشد امروز را برنامه ای خواهد داشت . اما سپس دانستیم

رادیویی که افزار دست « مرتجعین » باشد ، چنین چشمداشتی بی جاست . همین رادیو برای عید غدیر ( داستانی که تاریخ از آن ناآگاه است ) پارسال آن شور و غوغا را راه انداخته ، برنامه درازی در

گردانیده بود و پی در پی آنروز بزرگ را بشیعیان ایران و تمام دنیا تبریک میگفت .

این رفتار توده و دولت در چنین روز ارجداری ، روزیکه در دیگر کشورها بزرگترین و ارجدارترین روزها شناخته میشود ، نشانه نیکی است که توده ای که مغزهاشان آلوده باشد اگر بهترین گونه سررشته داری را هم داشته باشند ، باز هم بیچاره اند ، باز هم درمانده اند . ببینید چهل سال از داده شدن مشروطه میگذرد ایران اگر پس گرفته باشد پیش هم نرفته ، اگر زبونتر نشده ایم سرافراز هم نیستیم ، هنوز مردم مشروطه را دشمن میدانند ، دولت نیز از همراهی بایشان باز نمی ایستد .

مشروطه خواهان ساده دل گمان میبردند همینکه قانونی در میان باشد و مجلسی برپا گردد ایران آبادی و

ایرانی بسرفرازی میرسد ، هر دردی درمان میشود . آنها از این قانون سپهر ناآگاه می بودند که « **سرچشمه**

## کارهای آدمی مغز اوست و مغز پیرو اندیشه هایی است که در اوست .

مشروطه و قانون ، دموکراسی و آزادی زمانی سود تواند داشت که مغزها از این اندیشه های بی پا و پراکنده

یکباره پاک گردد . روزی ایرانیان در میان دیگر توده ها ارجمند خواهند بود که داور نیک و بدشان خرد باشد .

آزادگان دسته نیرومندی بوده ، چه در ایران چه در بیرون از ایران بکوشش برخاسته اند ، در راه چنین

خواست ورجاوندی گام برمیدارند . خواست آنها تنها همین سربلندی ایران نیست آنها بیش از دیگران خواهای

دوستی و همدستی میان کشورها میباشند .

نزدیک است آنروزی که ایران در رده کشورهای سرفراز جای گیرد و با کمکهای بزرگ خود در راه پیشرفت

جهان بسوی آرامش و دوستی جایگاه والایی در میان دیگر کشورها بدست آورد .



## نامه یک پزشک دانشمند

### آقای احمد کسروی

جسته جسته پاره ای [دوستان میگویند افکار من شبیه بشما یا از آن شما شبیه از آن من است و چون در

هر صورت نتیجه که عبارت از حصول موافقت بین ماست موجود است بحث آن زائد خواهد بود .

مدتی است که این اظهار از طرف دوستان بمن میشد ولی اخیراً یکی از دانشجویان آموزشگاه پزشکی مشهد

که سمت شاگردی مرا نیز بعلت تدریسی که در آنجا میکنم دارد ( **آقای خواجهوی** ) موضوع را تایید کرده و

رای اثبات مدعای خود یکی از کتب شما را موسوم به « **در راه سیاست** » بعنوان امانت بمن داد و من کتاب

گرفته را بخوبی مطالعه نموده و بدون چاپلوسی از عبارات نمکین و فارسی سره آن بهره مند شدم و البته مطالب آن

نیز کاملاً بجا و پسندیده بود .

میگویند شما ادعای پیغمبری مینمایید . یا واقعاً شما ادعا میکنید یا دشمنان شما آنرا بشما نسبت داده و

همین وسیله میخواهند شما را مورد هجوم مردم نادان قرار دهند و یا بالاخره پیروان و دوستانان چنین باور

می کنند . در هر سه صورت اگر کلمه پیغمبر را بمعنی راهنما و هادی قوم بدانیم از آنجاییکه شما پس از هزاران

سال تنها کسی هستید که بر ضد کیش ها و خرافات ناشیه از آنها وارد مبارزه شده و تا آنجاییکه از کتابتان

سیاست با وجود ضدیت و مخالفت کهنه پرستان حاضر بمبارزه هستید میتوان بخوبی مفهوم این کلمه را در حق

شما قائل گردیده و شما را هادی و راهنمای قوم دانست . باید گفت که در این زمینه افتخار کشف این حقایق که

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۲  
لزوم مبارزه با کیش های مختلف باشد و حتی آغاز و ادامه مبارزه عاقلانه ای که شما شروع کردید از آن شما  
است . زیرا چنانکه آشکار است یا دیگران بحقیقت امر پی نبرده و یا اگر پی برده بودند ضعف نفس و شاید جنبه و  
روح عوام فریبی آنها مانع شده است که حقایق را گفته و برای اثبات مدعای خود کوشش نمایند .

از کلیه نوشته های شما که گمان میکنم تقریباً در کتاب « **در راه سیاست** » که من آنرا خوانده ام  
میتوان خلاصه کرد چنین فهمیده میشود که شما کیشهای مختلف و خرافات غیر قابل احتراز ناشیه از آنها را مبدأ و  
علت بدبختیها میدانید و معتقد هستید که اگر بطور صحیح با آنها مبارزه بعمل آید راه نجاتی بر روی ما گشوده  
خواهد شد . اگر چه من خود نیز مانند شما بدین باورم و بیشتر بدبختیهای فعلی ایران را از آنها ناشی میدانم  
مع ذلک از این جهت عقیده من با باور شما مغایرت دارد که کیشهای مختلف و متنوع را معلول علت دیگری  
می شناسم .

با وجود اینکه در این خصوص من مطالعات بسیاری نموده و در گفتاری آنرا بسط داده ام ( **گفتار**

**نامبرده بعلی هنوز بچاپ نرسیده است** ) با وجود این برای حسن تفاهم بیشتری ناچار باختصار  
شمه ای در اطراف آن صحبت میدارم . من بطور خلاصه معتقدم :

اگر ما بر خلاف سایر ملل مکتشف و مخترعی نداریم ، اگر از بدو تشکیل توده ایرانی ( **و بعداً خواهیم**

**گفت اقوام شبیه بان** ) دچار حملات اقوام مختلفه گردیده است ، اگر تیمور لنگ بما تسلط یافته است ، اگر

افغانه از کله ما مناره ساخته اند ، اگر اعراب بما هجوم نموده و با شمشیر کیش خود را بما تحمیل نموده اند ، اگر  
هیچ وقت دولت بمعنای تمام صالحی نداشته ایم ، اگر امامان مرده را نجات دهنده خود دانسته و حتی درمان سار  
و سرماخوردگی را از آنها میخواهیم ، اگر باجانب اجازه داشتن نفوذ در کشور خود داده ایم ، اگر بدون فرهنگ ملت  
و حتی با علم و فرهنگ مخالفت داریم ، اگر ملاها بر سر ما افسار زده اند ، اگر حجاب و سایر خرافات را بر خلاف

غریزه طبیعی و جنسی خود پذیرفته و حاضر از دست دادن آن نیستیم ( **و اگر کسی بتدابیر لازمه آنرا**

**برانداخت دو باره آنرا بمیان میآوریم** ) ، اگر حاضر شده ایم زندهای خود را بر خلاف غریزه طبیعی

خانه نشین نموده و مردها با یکدیگر مراوده و حتی معاشقه داشته باشیم ، اگر در این قرن بیستم در آبهای آشامیدنی  
ما فضولات انسانی و حیوانی یافت میشود ، اگر خون شریف خود را نجس دانسته و مطهر آنرا آب کر میدانیم ، اگر  
هیچ ناملایماتی متاثر نبوده و اگر هم متاثر شویم جزای بدکردار را بوسیله نفرین میدهیم .

خلاصه اگر توده از بدو تشکیل خود کم و بیش دارای این معایب و مفاسد بوده و در صدد رفع آنها نیست

نه میتوان او را بیمار گفت !؟

چنانکه در ابتدای این نامه اشاره کردم اگر شما علت این بدبختیهای توده را خرافات و آلودگیهای او دانست

و بنابراین نجات او را در مبارزه و رفع خرافات میدانید من تا این درجه که در هر صورت کیشهای متنوع و متنوع

جور بجور یا بعنوان علیت یا بعنوان معلول باید هر چه زودتر از بین بروند با « **مبارزه خرافاتی** » شما که

موفق بوده و هر ایرانی پاک نژادی را موافق و همراه با شما میدانم . ولی از اینکه آیا میتوان با رفع این خرافات

مذاهب مختلف توده را از ریشه و بنیاد اصلاح نمود شک دارم .



اگر چه من مانند شما معتقدم که باید ریشه مذاهب خرافاتی را از بین برداشت و توده را برای قبول اصلاحات اساسی حاضر و آماده ساخت مع ذلک مطمئن هستم که اگر بیماری حقیقی او را تشخیص و مداوا نماییم **تاید** موقتاً و ظاهراً در اوضاع بهبودی حاصل گردد . ولی بطور حتم و برای همیشه رفع علت نشده است .

بعقیده من توده ایران و سایر ملل شبیه بآن ( **هنديها ، ترکها ، اعراب و غيره** ) بمعنای خاص **تلمه** بیمارند و بیماری آنها انحطاط نژاد آنها است و تا با این انحطاط و این بیماری مبارزه بعمل نیاید و خلاصه این **درد** اصلی درمان نشود همیشه خود این توده ها مخالف هر اصلاحاتی خواهند بود و حتی خود اقدامات مصلحین را **تسیم** خواهند کرد .

من میگویم : عواملی مانند خورشید و آفتاب چندین هزار سالست تاثیرات زیان بخش خود را بر بدن اجداد ما وارد نموده ( **بدین دلیل که بدن در برابر نور آفتاب سیاه و حتی زخم میشود . نور**

**زیاد آفتاب زیان آور است** ) و زیانهای نامبرده بموجب قوانین طبیعی در نسل و نژاد تثبیت گردیده و **نور** توارث از نسلی بنسل دیگر منتقل گردیده است . من معتقدم که قوانین اجتماعی و مذهبی غلط مانند ازدواج دختران نه ساله ، تعدد زوجات ، کم خوراکی ناشیه از هوای گرم پر آفتاب ، حجاب زنان و نتایج وخیم آن در انحطاط **زادگی** و اخلاقی ، تاثیر افکار غلط شعرا مانند عدم تاثیر تربیت ، لزوم قناعت ، روح درویش صفتی و هزاران عیوب **شبهه** از آن بعامل طبیعی بالا کمک نموده و توده ای بار آورده است که خود خواهان بدبختی و فلاکت بوده و **تیره** روزی را از سعادتش قادر بتشخیص و تفکیک نیست و روی همین اصل است که نه در برابر ملایمات و نه در **برابر** ناملایمات عکس العملی شبیه بانسان طبیعی از خود نشان نمیدهد .

صحبت اینجاست که آیا باید نخست خرافات را برطرف نموده و سپس درد حقیقی را درمان کرد یا باید قبلاً **درمان** این درد پرداخت تا توده خود خرافات و آلودگیهای خود را برطرف سازد .

من میگویم باید از هر دو آغاز کرد زیرا اگر فقط بدفع خرافات و آلودگیها بکوشیم و درد حقیقی را درمان **نماییم** توده دیر یا زود باز خود را آلود نموده و حتی در آلوده کردن خود سعی وافی مبذول خواهد داشت .

چنانکه در زمان رضاشاه پهلوی با خرافات ، حجاب ، ملاها مبارزه خوبی بعمل آمد ، ولی همینکه دست از **مبارزه** کشیده شد باز همین توده عاشقانه خود را بدامان خرافات انداخت !! و معتقدم اگر شاه فقید از کیفیت امر خبر **میداشت** چنانکه مرام اصلاح طلبانه اش همیشه در صدد رفع نواقص بود باصلاح نژاد توده نیز اقدام میکرد .

اگر چه با این استدلال من روش و مرام شما را بسیار پسندیده و حتی با آن کاملاً هم عقیده و همراه **مبتلک** تصور میکنم اگر دردی را که من یافته و یا اقلأ در این خصوص مدتها است مطالعه و استدلال مینمایم با قلم **برومند** خود مداوا نمایید بهتر و مطمئن تر بمقصود نهایی خود خواهیم رسید و محققاً نتیجه حاصله همیشگی **خواهد** بود .

خیلی از اینکه نتوانستم در مسافرتی که برای شرکت در کنگره پزشکی ایران بطهران انجام دادم با شما **ملاقات** نمایم متاسف هستم و مطمئن هستم که اگر ساعتی را با یکدیگر مذاکره و تبادل افکار بنمایم زودتر **میتوانیم** بمقصودی که سعادت توده ایرانی در آنست ( **و میدانم که من و شما جز آنرا طالب نبوده**

**و نیستیم** ) برسیم .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۴۴  
چنانکه باقای خواجوی که جزء پیروان صدیق شما و از شاگردان خوب خود من است گفته و اطمینان داده ام من از صمیم قلب موفقیت و پیشرفت شما را در این امر بزرگ آرزو داشته و تا جائیکه برایم مقدور و میسر باشد در پیشرفت آن کمکی را دریغ نخواهم داشت .

در پایان برای آنکه بدانید من نیز بر علیه همین خرافات چندین سالست مبارزه نموده و با دلایل طبی و بهداشتی ریشه آنها را متزلزل میسازم با همین پست شماره های چندی از نامه پزشکان را تقدیم داشتم .

مشهد ۱۴ مرداد ۱۳۲۴ **دکتر محمد میردامادی**

\*\*\*

آقای دکتر میردامادی پس از نوشتن این نامه با هواپیما بتهران آمده بودند که سه چهار ساعت با هم نشستیم و گفتگو کردیم . جای خرسندیست که چنین پزشک پرمایه دانشمند در ایران هست و بکوششهای دانشمندان می پردازد . آقای دکتر چند سال بوده که مهنامه بچاپ میرسانیده اند ( **نخست « بولتن**

**پزشکان « و سپس « نامه پزشکان »** ) .

این مهنامه که بسیار سودمند است ما آگاهی از آن نداشته ایم و اکنون که آگاه شده ایم باید سودجوی شاینده کنیم . ما دوست میداریم یاران ما این مهنامه را بخوانند و برواجش کوشند . برخی از گفتارهای آقای دکتر برای سودجویی همگیست و ما آنها را در کتابهای خود باز خواهیم آورد که سودش هر چه فزونتر باشد .

اما اینکه خورشید در کشور ایران هنایش بد داشته ( **و میدارد** ) و شوند کمی جریزه ها گردیدند سرچشمه بدبختیهای این توده همانست - این یک جستار دانشیست که ما در آن زمینه پیرو اندیشه های دانشمندان خواهیم بود و از خود سخنی نمیداریم .

این مایه خشنودی و امیدمندیست که در کشور فرسوده ایران ( **یا بگفته نویسنده شیرین زبان**

**بانو طلعت پسیان : در سرزمین قضا و قدر** ) این اندازه تکان پیش آمده که مردان دانشمند از رانندگی و جستجوی شوندهای پس ماندن این توده را می کنند .

من از دکتر پرسیدم آیا این هنایش بد خورشید در خور چاره نیست ؟ ... گفتند : در خور چاره است ( **چنانکه در این نامه نیز آنرا فهمانیده** ) . گفتم : در آنحال چرا باید بچاره نکوشیم؟! در زمانیکه

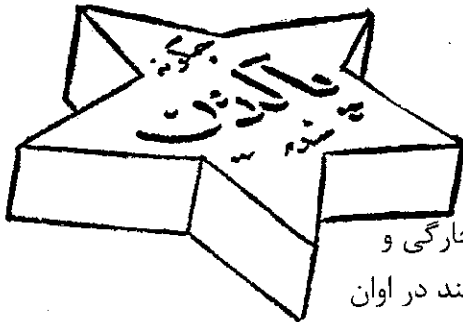
دیگران می کوشند که در سازمان اتم دست برند و آنرا بسود ( **یا بزبان** ) جهان بکار اندازند ما را چشده که بی چاره بگرفتاریهای خود نباشیم .

بهر حال این اندیشه آقای دکتر هیچگونه ناسازگاری با گفته ها و کوششهای ما ندارد . ما یکرشته بیمارها پیدا کرده با آنها می نبردیم و بیرون کردن آنها از تن توده می کوشیم و آقای دکتر چیزها که زمینه برای پیدایش آن بیمارها پدید آورده بدیده گرفته اند و میخواهند آنرا نیز از میان بردارند . هر دو نیکست ، هر دو بایاست . ما با دکتر دانشمند هر گونه همدستی و هم آوازی توانیم داشت و خواهیم داشت . خدا را سپاس که چنانچه دستهای از دور و نزدیک بسوی ما یازیده می شود .

آقای دکتر یکی از گله هایش این بوده که دستورهای دینی جلوگیری پیشرفت دستورهای بهداشتی بویژه در زمینه پاک و ناپاک که ناسازگاری آشکار پدیدار است . این گله راستست و من مثلی زدم که پزشکی

تحلیل که هم درس پزشکی خوانده و هم درس فقه و اصول ، چون میخواهد بیماری آنژکسیون زند بدستور پزشکی افزارهای آنرا با الکول پاک میگرداند و پس از انجام کار خود بدستور فقه و اصول ( که الکول را پاک می شمارد ) آن افزارها را با آب کر حوض « تطهیر » می کند .

بهر حال ما با کوششهای خود این جلوگیری را از سر راه دستورهای بهداشتی برداشته ایم . آقای دکتر اگر بخش سوم از کتاب ورجاوند بنیاد را از دیده گذرانند خواهند دید که چه در زمینه پاک و ناپاک و چه در باره ارج بردن بدستورهای بهداشت ما راه را صاف گردانیده ایم .



\*\*\*\*\*

### نوشته : ابوالقاسم پروین - خرمشهر

من از آنروزیکه پا بدایره اجتماع گذاشته و خود را شناختم بیچارگی و ماندگی این توده همواره آزارم میداد و شهادت آنهایکه مرا میشناسند در اوآن

برای یعنی در بیست و اند سال پیش بهر راهی که میرفتم و بهر کسی که میرسیدم شوند بیماری و فلاکت این ملت را جستجو میکردم . البته هر کسی بفکر و عقیده خود سبب و جهتی در نظر داشت . یکی نداشتن فرهنگ ، دیگری سیاست اجانب و برخی خیانت و بی کفایتی اولیاء امور و شاید برخی هم عقیده داشتند که پابند بودن توده باغ خرافات و لابلایگری افراد یکی از شوندهای پس افتادگی توده باشد . لیکن اینها تنها عقیده داشتند اما جرئت بی کردند این عقاید را بزبان یا قلم بیاورند و اگر گاهی هم حرف می زدند خیلی در گوشی و زیر جلی . عقاید خود حتی بنزدیک ترین دوستان خود نمی گفتند . بعقیده من یکی دیگر از علل بدبختی این ملت همان نداشتن تهور حص رگ گوئی و راستی پژوهی است . این ملت امروز هم که آقای کسروی با تهور و شجاعت بی مانندی پرده از بی آمیغها برداشته و با دلایل محکم و منطق صحیح سبب اصلی بدبختیهای آنها را بآنها میفهمانند هنوز بعضی از مس حاضر بقبول حقیقت نبوده و گذشته از اینکه پیروی از عقاید او را کفر و زندقه میدانند حتی سعی و کوشش بر میکنند که این مرد بزرگ را از میان بردارند - عجب! بزرگان این قوم دلیل چه میگویند و چه فکر میکنند ؟ آیا میل میکنند ملت ایران با این آلودگیهایی که دارد در نظر ملل زنده دنیا ارج و قابلیت دارد ؟ آیا حس نمیکنند این حقه بدبختی که در غرقاب مذلت ، درماندگی ، فلاکت ، بیماری و هزاران مصائب دیگر دست و پا میزند چگونه و چه کسی او را نجات خواهد داد . خواهید گفت آنها میخواهند توده بهمین حال باشد و خود بر آنها آقایی کنند - زهی از ما بیخبری !

باری - متأسفانه من مهنامه های پیمان را نخوانده ام زیرا هنگامیکه آن نامه ها منتشر میشد من در یک محیطی ماموریت داشتم که دسترسی بآنها نداشتم - سال گذشته چند جلد از کتابهای آقای کسروی در آبادان دستم افتاد از مطالعه آنها یک باره سهشهای خفته ام بیدار شد و دریافتم که گمشده ای] که بیست سال در پیش مان بودم اینک یافتم . بالیدم که بالاخره یکی از افراد همین توده برخاسته و با کمال شجاعت شوندهای اصلی بیختیهای ما را بما میگوید و اگر کوچکترین حسی از میهن پرستی در وجودمان باشد باید از او پیروی نموده و برآمدنه با او همراه گردیم . افتخار دارم که با همین احساسات و با دلی مملو از امید خود را برای پیروی از مرام و عقاید آقای کسروی آماده میگردانم - خوشحالم که اینک در خرمشهر که از شهرهای پس افتاده این کشور است

بختیاری چند نفر باهمت و فهمیده کوشادی تشکیل داده و در راه خدمت باین توده میکوشیم . \*\*\*\*\*

## چرا نمیخوانید تا آگاه باشید!؟

آقای خواجه نوری نویسنده محترم بازیگران عصر طلائی

( سؤال )

چرا در مملکت ایران چندین مذهب بنام : بهایی - کلیمی - زردشتی - علی الهی - مسیحی - آئین کسروی - و امثالهم بمنصه ظهور رسیده و اختلافات بی شماری بوجود آورده . آیا بهتر نیست دولت علماء مذاهب مختلفه در ایران را در مجلس بحثی دعوت نموده تا با هم بمباحثه مذهبی بپردازند آنگاه هر دینی که در این مباحثه بر حق شد دولت حق و باطل را بمردم گوشزد نموده و آنانرا بتبعیت از مذهبی که بر حق است تشویق نماید تا بدینوسیله بتواند از اختلافات حاصله و برادرکشی ها که در اثر تعصب مذهبی بعمل آمده و میآید جلوگیری نماید . بعقیده من این اقدام نتایج [ای] را برای دولت و ملت ایران در بر خواهد داشت .

کنگاور - دوشیزه پروین آذری

( جواب )

خانم پروین آذری

معلوم میشود هوای کنگاور خوش بینی مخصوصی در آدم ایجاد میکند . دولت های ما یک مسئله ساده نان و گوشت را نمی توانند حل کنند ، شما میخواهید حل مسائل بغرنج دینی و اختلافات مذاهب را هم که از حضرت آدم تا کنون حل نشده بگردنشان بار کنید . از این گذشته رژیم ما دموکراسی یعنی مامن آزادی فکر و عقیده است ، و رژیم دموکراسی اصولاً در ممالکی که بداشتن « آزادی فکر و عقیده » مفتخرند ، بهترین رویه اینست که دولت فقط ناظر نظم و امنیت جامعه باشد و ابداً در امور دینی دخالت نکند ... والا فجایع قرون وسطی تجدید خواهد شد .

از روزنامه ندای عدالت

\*\*\*

این پرسش با پاسخ از « روزنامه ندای عدالت » برداشته شده . ما بیاسخیکه آقای خواجه نوری

بپرسش خانم پروین آذری داده ایراد نمیداریم . ولی چون در پرسش نام « آئین کسروی » برده شده می خواهیم خود نیز پاسخی بآن دهیم .

خانم پروین آذری ، دانسته نیست نام « آئین کسروی » را از که شنیده که پنداشته آنهم کیش

همچون کیشهای گوناگون دیگر است . خانم آذری بداند که خود آن نام غلط است . چنان نامی در میان نیست آنگاه آقای کسروی مذهبی پدید نیآورده .

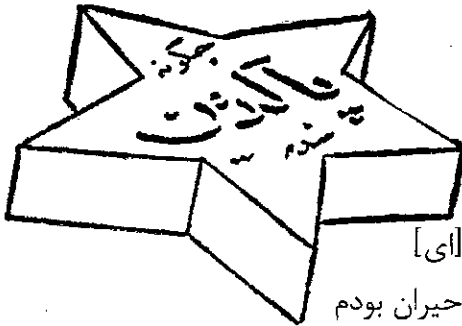
داستان اینست که آقای کسروی از سالهاست می کوشد که بدانسان که آرزوی شما بانوا! آذری و دیگر

نیکخواهانست این کیشهای گوناگون را که در ایران یا در جاهای دیگر رواج دارد براندازد و مردم را از این پراکنندگی باز رهند و برای این کار بهترین راه را برگزیده ، و آن اینست که معنی راست دین را روشن گردانیده . معنی راست

دین را روشن گردانیده تا این کیشهای بیپا که خود را بدین می بندند از میان رود . اینست کاریکه آقای کسروی کرده .

اینکه شما می بینید در اندک زمانی اینهمه مردان نیک و جوانان غیرتمند رو باقای کسروی آورده اند انگیزه اش همینست . آقای کسروی می گوید : دین باید از آغاز تا انجام با خرد و دانش سازگار باشد . این کیشها با خرد و دانشها هر دو ناسازگار است و باید همه از میان رود و شما بیگمان باشید که این کار خواهد بود و آنچه آرزوی شماست انجام خواهد گرفت . ما در شگفتیم شما چرا کتابهای ما را نمیخوانید تا از چگونگی آگاه باشید .

\*\*\*\*\*



## نوشته : جلیل رضانی - تهران

از یک خانواده شیعی بودم تعصب بیشتری در هواداری از کیش خود نشان میدادم کتابهای دینی را بیشتر میخواندم میدیدم هر نویسنده ای برای نمایاندن راستی کیش خود و بیهوده نمودن کیش دیگران کوشیده حیران بودم که این چهارده کیش و بیشتر کدام براستی نزدیکتر است هر کسی را دارای معلومات بیشتری میدیدم پیش او رفته سخنانی میپرسیدم و پاسخ هیچ کدام را موافق خرد نمی یافتم تا در سال ۱۳۱۲ بتهران آمدم در مهمانی که خانه آقای کسمایی بودیم پاره ای از کتابهای راهنمای ارجمند را دیدم ولی مغزم توانایی برای پذیرفتن اینها را نداشت . خرافات نیروی مغزی مرا از بین برده بود - تا با آقایان نورمحمدی و پاکباز آشنا شدم و راه ورجاوند پاکدینی را از ایشان آموختم وقتیکه کتابهای ورجاوند بنیاد ، شیعیگری و گفت و شنید را می خواندم بقدری در من هنابید که هر یک را بیش از دو سه بار خواندم اکنون خدا را سپاس میگذارم که بیکبار از خرافات شانه خالی کردم و معنی دین را میدانم که چیست اینست خود را آماده پیمان گزاری دیده و میگویم :

راهنمای ارجمند ! من راه ورجاوند پاکدینی را دریافته ام و پیمان می بندم آن چه که بایای این راه ورجاوند است تا جان در بدن دارم عملی نمایم و در رسانیدن آمیغها بدیگران باندازه توانائی خود کوشا باشم .

درد باد بر یاران . زنده باد پاکدینی

\*\*\*\*\*

## در مساجد چه شنیدم

چون در این چند روزه بسیاری از ملاها گفتگو از ما کرده اند بخیال خودشان توانسته اند با سخنان پوچ و بی معنی خود پاسخ ما را بدهند و بی فرهنگی را تا جائی رسانده اند که بدخواهان هر دفعه مرا می بینند بما ایراد می گیرند که چرا پاسخ ملاها را نمیدهید و برای آگاهی یاران گفته های حاجی میرزا عبدالله و شیخ علی اکبر را که پیش از همه بهیاهو برخاسته اند مینویسم که پاسخی بدخواهان داده باشم .

اینک کوتاهشده سخنان شیخ علی اکبر :

مردم شما اقتدار خود را نمی فهمید میخواهم بگویم اگر اراده کنید دولت را از بین میبرید اگر اراده کنید زنها نمی توانند سر باز از خانه بیرون بیایند . اگر اراده کنید کسرویها و امثال آنها نمی توانند بدین محترم ما توهین کنند چرا این کسروی نزد ما نمیآید و در پس پرده عرض اندام میکند بیاید با ما صحبت کند تا ببینیم چه

میگوید در پس پرده رفتن که نتیجه ندارد مردم بدبختی مملکت ما از حد گذشته چه بدبختی بالاتر از این که زنه‌ی اسلام سر باز در خیابانها میگردند چه بدبختی بالاتر از اینکه مردم روز بروز از دین برگشته و بیدینان اضافه میشوند آقایان دولت کیست وزیر کی دیگر کسی قادر نیست که مملکت ما را از این بیدینی و بیچارگی نجات دهد مگر شما فداکاری کنید این شبهای عزیز ( شبهای رمضان ) بخانه خدا بیایید و همگی دست بدامن صاحب الزمان شوید بلکه نظر لطفی بما کرده هر چه زودتر ظهور نماید و ما را از این بیچارگی و بدبختی نجات دهد .

شما باین سخنان نیک بیندیشید تا چه اندازه پوچ و بیمعنی است . آقای کسروی این همه کتابها نوشته و آمیغها را روشن گردانیده و اینهمه دلایل آورده اند که اگر همه ملاها جمع شوند و فکرشان را روی ما گزارند نمیتوانند یکی از آن کتابها را بنویسند . مردک میگوید در پس پرده رفته چرا جلو نمی آید . آیا این آخوند نوشته های آقای کسروی را خوانده یا آنکه خود را بنافهمی زده ؟ اگر نوشته ها را ندیده برود کتابهای « داوری

**و در پیرامون اسلام »** و دیگر نوشته ها را بخواند و ببیند که در پس پرده سخن گفته نشده و اگر خود بنافهمی زده بهتر است که خوانندگان گرامی داوری کنند . دیگر از سخنان او که بسیار زیان آور است بدبخت کردن توده نسبت بدولت است که میگوید دولت کیست وزیر کی صاحب الزمان باید ما را نجات دهد .

من نمیدانم چرا خودمان خودمانرا نیک نگردانیم که صاحب الزمان ما را نیک گرداند؟! آخر مگر اراده ملک را با آب و تابی بیان نمیکردی که اگر اراده کنید همه کار توانید کرد ؟ چرا اراده نکنند که از آلودگی بیرون بیایند؟! . چرا اراده نکنند که این گرفتاریها را از خود دور گردانیده دولت را از بین ببرند؟! . چه هوده ای خوار داشت؟! . یکی از گرفتاریهای این کشور را بی چادری بانوان میداند . یکتا آرمان او اینست که بانوان خود را در چادر چاقچور پنهان کرده و لولو گردانند .

لازم نمیدانم زبان چادر و پوچی این سخن را بنویسم چیزها که میباید نوشت گفته های میرزا عبدال

آخوند ( یا مفتخور ) دیگرست . در حالی که عمامه را برمیداشت و سر بی موی خود را بیرون میانداخت با لهجه ای [ میگفت کسانی پیدا شده اند بنام کسروی جوانان ما را از دین برمیگردانند و علنی توهین بدین اسلام میکنند مردم غیرت شما کجا رفته کجا هستند مسلمانانیکه هر چه زودتر اینطور اشخاص را ریشه کن گردانند که دیگر اسلام را تا این اندازه خوار و ذلیل نگردانند ای جوانان از دین پاک اسلام چه بدی دیده اید که بسراغ بهائیه کسرویها میروید .

ببینید بی فرهنگی را آن یکی میگوید در پس پرده سخن گفته دیگری میگوید علنی جوانان ما را بی دین میگردانند . آن یکی مردم را بدولت می آغلاند دیگری بر ما . آقای کسروی دین شیعه را بیکباره بی پا گردانید میگوید بدین اسلام توهین می کند . بدبخت نمیداند که دین اسلام با مذهب شیعه جدا می باشد و خدا از این مذهب ( یا دستگاه مفتخوری ) بیزار می باشد .

در پایان یکی از گفته های آخوند نامبرده را می نویسم که خوانندگان آگاه شوند اینها مفتخوری خود دریافته اند :

ملعونترین اشخاص نزد خدا و پیغمبر کسانی هستند که میخورند و بمردم کمکی نمیکنند شما نانی را با این راحتی میخورید در نظر بگیرید که چه اشخاصی زمین را شخم زده اند چه اشخاصی زمین را گندم کاشته و کرده اند سپس نان پخته که شما براحتی آنرا میخورید حال شما اگر باین دستگاه دنیایی کمکی نکنید راست را بخورید و راه بروید خدا از شما بیزار خواهد بود .

حال می پرسیم آقای حاج میرزا عبدالله شما چکاری انجام میدهید شما چه باری را از دوش این توده بیچاره برمیدارید آیا بجز این است که شما و امثال شما از دسترنج آنها زندگی خود را می گذرانید و بیچارگانرا همراه و سرگردان می گردانید؟

## خداداد

\*\*\*\*\*

### میرزا ملکم خان کیست؟

این گفتار با خامه آقای خان ملک در روزنامه شهباز بچاپ رسیده و سپس نامه «خواندنیها» آنرا در داشته (در سال ۱۳۲۱). چون میرزا ملکمخان از کسانیست که نامش در تاریخ مشروطه می آید و این گفتار در باره اوست در اینجا می آوریم و دوست میداریم اگر دیگران هم در باره اینمرد آگاهی دارند بنویسند تا نیک بد او بیگمان گردد.

### یک شعبده باز تاریخ سیاسی قرن اخیر ایران

میرزا ملکمخان پسر میرزا یعقوب خان از ارامنه جلفای اصفهان است که در حدود سال ۱۲۰۴ شمسی هجری متولد شده. میرزا یعقوب خان در خدمت سفارت روس تهران بود و دعوی مسلمانی میکرد. ملکمخان زبان فارسی را در تهران فرا گرفته در سن هفده و هجده سالگی برای تحصیل بهپاریس رفته مدرسه (پلی تکنیک) آنجا را تمام نموده و در ۱۲۳۰ بایران مراجعت کرده بود.

در سالنامه منتظم ناصری جزو وقایع سال ۱۲۳۵ مینویسد: «میرزا ملکم سرهنگ مهندس تاماژور و مترجم مخصوص سفارتخانه دولت علیه در اسلامبول گردید».

در همانسال او را جزو سفارت فرخ خان امین الدوله بدربار ناپلئون سوم که در دنباله جنگ هرات و اشغال شهر پیش آمده در پاریس مینینیم.

پس از مراجعت از آن سفر در ۱۲۳۶ در خانه جلال الدین میرزا پسر فتحعلیشاه واقعه در محله مسجد عرض تهران بطور خیلی سری و محرمانه فراموشخانه دایر نمود.

پروفسور براون انگلیسی در کتاب انقلاب ایران او را از پیشقدمان مشروطه ایران دانسته و می نویسد:

**برای اصلاح نوع بشر مجمعی سری با اعضای سری تشکیل داد».**

دوره اجلاس رسمی این فراموش خانه که پیرمردان خاطرات اسرار آمیز آنرا با هزاران آب و تاب حکایت کردند چهار سال طول کشید. در ۱۲۴۰ الکساندر دوم امپراطور روس مراسله ای با خط خود بناصرالدین شاه

نوشت که: «انجمن سری بر علیه تو و من و بر هم زدنش صلاح هر دو مملکت

است» . شاه هم حکم کرد میرزا ملکمخان را تحت الحفظ تا خانقین برده و در آنجا آزادش کردند.

در ۱۲۴۱ میرزا ملکمخان را در اسلامبول می بینیم که بایران و ایرانی دشنام میدهد. دولت ایران برای

جنگگیری از هتاکي ها مشارالیه را ژنرال قونسول مصر کرد چند ماهی بمصر رفته و بعد باسلامبول برگشته بود.

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویسد ۵۰ ..... سات -  
ملکمخان که بآداب و سنت مسلمانی بزرگ شده و بارها زیارت مشاهد مشرفه عراق عرب رفته بود در سال  
۱۲۴۱ در شهر اسلامبول ببطریق خانه ارمنی رفته از مسلمانی توبه و استغفار کرده و بآیین مسیح درآمده در  
شب یکشنبه ۲۹ جمادی الاول ۱۲۸۱ قمری ( ۱۲۴۱ شمسی ) با هانریت دختر اراکل بیک در کلیسای  
ایاستفانوس ازدواج نمود .

چندی بعد از عروسی مراسله ای بدولت ایران نوشت که اگر مرا وزیر مختار لندن نکنید اسرار دولتی که در  
نزد من است بعثمانیها خواهم فروخت .

یک روز ملکم را در اسلامبول می بینند با فینه قرمز میگردد . تحقیق می کنند معلوم میشود تبع  
عثمانی شده و با ماهی ۴۰ لیره در وزارت امور خارجه عثمانی مستخدم گردیده و هر چه دلش میخواهد بایران  
میگوید . مشارالیه همینطور در خدمت دولت عثمانی میبود تا حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله از اسلامبول  
بتهران آمد ، صداعظم و سپهسالار و وزیر امور خارجه گردید . فوراً ملکمخان بتهران آمده بگفته منتظم ناصر  
« لقب ناظم الملکی » گرفته مستشار صدارت عظمی شده بنشان تمثال همایون درجه اول افتخار یافت

چندی بعد بوزارت مختار و ماموریت باقامت لندن و اعلان عزیمت موبک اعلا در سال آتیه بفرنگستان ( در نیمه  
رمضان ۱۲۹۰ - آبان ۱۲۵۰ ) روانه فرنگستان شد .

در سفر اول ناصرالدینشاه بفرنگ ( ۱۲۵۱ ) در عکسی که شاه در لندن انداخته ملکم خان را می بینیم  
با یک قبضه ریش پهن خاک اندازی پشت سر شاه ایستاده است .

باز هم منتظم ناصری جزو وقایع ( ۱۲۹۹ - ۱۲۶۰ ) مینویسد :

جناب میرزا ملکم خان وزیر مختار از لندن بتهران آمده علاوه بر سفارت دربار دولت انگلیس سفارت در  
دولتین آلمان و هلند را نیز بعهده کفایت او موکول و معزی الیه را بلقب ناظم الدوله ملقب و هنگام مرخصی و حرکت  
از دارالخلافه بیکثوب سرداری ترمه از ملابس خاصه مخلع و مباهی فرمودند . در سال ۱۲۶۳ مشارالیه را بلقب پرنس  
مفتخر داشتند .

در سفر سوم ناصرالدینشاه بفرنگ ملکم خان شانزده سال بود که وزیر مختار لندن بود ، در آن سفر امتیاز  
لاتری در ایران را از شاه گرفت .

پس از مراجعت شاه بایران علمای اعلام آن امتیاز را خلاف شرع اعلان کردند و شاه هم توسط میر  
عباس خان قوام الدوله وزیر امور خارجه الغاء آن را تلگرافاً بملکم خان اطلاع داد .

وقتیکه تلگراف را در سفارت لندن بملکم خان دادند پس از خواندن در پاکت را مجدداً بسته به بورن  
از شهرهای جنوب انگلستان عزیمت نموده و بپیشخدمت سفارت گفته بود تلگراف را باورنده مسترد داشته بگوید

« جناب وزیر مختار بمسافرت رفته است » .

قرار داد لاطاری بشرح ذیل بود :

« امتیاز کل معاملات یعنی قرعه با لاتری و استقراضهای عمومی با لاتری

ترتیب کمپانیهای لاتری و فروش بلیطهای لاتری و بازیهای عمومی با لاتری



**قبیل چرخ رولت در کل ممالک ایران از تاریخ امروز الی هفتاد و پنجسال  
مخصوصاً و منحصرأً با شرایط ذیل واگزار میشود :**

در جمع این معاملات هر سال از منافع خالصی که بعد از وضع مخارج و ادای  
صدی پنج منفعت سرمایه مصروف شد حاصل میشود صد بیست بخزانة دولت  
علیه کارسازی خواهد شد .

دولت ایران حق خواهد داشت که بتوسط یکی از مامورین خود هر سال  
حساب منافع خالص صاحب امتیاز را تحقیق کند .

### بتاریخ ۲۲ ذیقعدة ۱۳۰۶ در ملک اگوس «

این امتیاز را ملکم خان بمسیو بوژیک در کاردوال بمبلغ چهل هزار پوند فروخته بود . مسیو بوژیک هم  
تشکیل یک کمپانی انگلیسی داده و همینکه خواسته بود داخل عمل شود دولت ایران که امتیاز را قبلاً ملغی کرده  
بود اجازه نداد . کمپانی هم مطالبه چهل هزار لیره را نمود .

امر شاهانه صادر شد که ملکم خان باید چهل هزار لیره کمپانی را مسترد دارد . همین که او از استرداد وجه  
امتنکاف کرد شاه هم از سفارت لندن معزولش فرموده از تمام امتیازات و القاب و مناصب محرومش داشته مرحوم  
میرزا محمدعلیخان علاءالسلطنه را وزیر مختار لندن کردند .

در ۱۶ مارس ۱۸۹۱ اعلامیة عزل و الغاء تمام القاب و مناصبش از طرف ایران در لندن منتشر گردید . ملکم  
خان هم ۲ مارس ۱۸۹۱ جواب هیجان آمیزی باعلامیة دولت ایران در روزنامه های لندن داد .

از آنطرف کمپانی مزبور در محاکم دادگستری لندن بر علیه ملکم خان اقامه دعوی نمود ملکم خان ادعای  
تلاش کرد محکمه هم او را محکوم بکلاهبرداری نمود .

ملکم خان مردی گندم گون و کوچک اندام بود ، با دماغ بسیار بزرگ و چشمان سیاه گیرنده . در ایام  
تحصیل پاریس مانیتیسیم و هیپنوتیسیم هر دو را مشق کرده و در این موضوع اطلاعات اروپائی را با شعبده بازی  
شرقی توأم کرده و در این رشته کارهای عجیب و غریب از او حکایت می کنند . اغلب مردم ایران هم او را فقط بنام  
شعبه بازی میشناسند .

بعد از آنکه سید جمال الدین اسدآبادی را در سال ۱۲۷۰ از ایران تبعید کردند ، او نیز لندن رفته با ملکم  
خان در هایدپارک هم منزل شدند . ملکم خان روزنامه قانون مینوشت و هر چه دلش میخواست میگفت و بایران  
نسبت میداد .

تا ناصرالدین شاه زنده بود ملکم خان هم روزنامه نویس بود . مظفرالدین شاه که بفرنگ رفت ملکم خان را  
وزیر مختار رم کردند . قریب هفت هشت سال وزیر مختار رم بود و هر ساله فصل تابستان بسویس می آمد .

تا در سال ۱۲۸۶ در شهر لوزان در مهمانخانه پارک در سن هشتادوسه سالگی بدرود زندگانی گفت . یک  
پسر و سه دختر داشت وصیت کرد که جسدش را بسوزانند و خاکسترش را در گورستان پاریس بگذارند .

\*\*\*

لها نوشتجات ملکم خان عبارت است از :

روزنامه قانون و رسائلی چند که باسم کلیات ملکم در اوایل مشروطیت در تهران بطبع رسیده است .

اولین شماره روزنامه قانون در روز بیستم فوریه ۱۸۹۰ (اسفند ۱۲۷۰) در لندن منتشر شد و مردم که در اسلامبول موقع ازدواج با هانریت از مسلمانی توبه و استغفار کرده بود روزنامه خود را با یک صلوات بلند شروع میکرد و بهمه مطالبش جنبه اسلامی میداد و مینوشت .  
امین السلطان صدراعظم قاطرچی است .  
مامورین دولت ایران نادان و شیاد و همه از خانواده های پست متولد شده اند .  
قشون ایران مایه تمسخر دنیا است .  
شاهزادگان ایران همچون فقرا و مساکین لایق شفقتند .  
مجتهدین ایران نسبت بدین و عدالت بی اعتقادند .  
شهرهای ایران مرکز کثافت است .  
قانون و دادگستری در ایران شوخی است .  
جاده های ایران از آمد و رفت چاپاریان بوجود آمده و قس علیهذا .  
در رسائلی هم که بتدریج نشر داده همین مسائل را تکرار کرده و دو موضوع دیگر را علاوه کرده است :

**اول - « اصول آدمیت »** را برای ایران لازم و حتمی دانسته .

**دوم -** در آخرین رساله ایکه باسم « **پولتیک دولتها** » نوشته از سیاست بافی هم مضایقه نکرده است .

برای نمونه نوشتجات آن مرحوم صفحه آخر رساله پولتیک دولتها را عیناً نقل میکنیم : « **هرگاه بنده** از عقلای معتبر این دولت بودم یعنی اگر با پنجاه نفر نوکر گرسنه راه میرفتم و اگر چند رأس یابوی کثیف در پیش روی من یدک میکشیدند و اگر سالی بیست هزار تومان پول دولت را میخوردم و اگر از جمیع علوم که لازمه تربیت است بکلی عاری بودم و اگر اجداد من ولایات ایران را نوبت بنوبت غارت کرده بودند و اگر از هنرهای بسیار مشکل شخصی آراسته بودم ... و اگر غمزات مردم فریبی را سند علو خیالات خود قرار داده بودم آن وقت باطمینان این نوع اعتبارات عرض میکردم دولت ایران دو قسم پلتیک دارد : یکی کوچک ، ضعیف ، محقر ، موقتی ، بی مال ، بی معنی ، و دیگری بزرگ ، عالی ، ملی ، با شأن ، با معنی و قابل هر نوع پلتیک .

کوچک آنست که دولت ایران بدون تامل و بدون تخلف با دولت روس موافقت نماید و کمال اهتمام را داشته باشد که بهیچوجه بهانه ای بدست روسها ندهد و بقای خود را بانسانیت و ترحم آن دولت واگذارد .

پلتیک بزرگ را بروز نمیدهیم زیرا که بجهت یافتن این پلتیک سالها زحمت کشیده ام و باعتقاد خودم طرح نجات ایران را پیدا کرده ام . ولی چون یقین دارم که بواسطه عدم اعتبارات مذکوره طرح من محل اعتنای اولیای این دولت نخواهد شد ، باین جهت منتظر خواهم شد تا انشاءالله بواسطه تحصیل اعتبارات شخصی طرح بنده در نظر اولیای دولت قابلیت ظهور بهم رساند ولی میترسم پلتیک دولت بخصوص کفایت بعضی از وزرای ما مرا مهلت ندهد . و آخر الامر مجبور شوم طرح خود را در آرزوی اعتبارات مذکوره دفن کنم .»

علاوه بر آنچه در فوق گذشت چند سوره قرآن و چند حکایت گلستان را هم با حروف مقطع چاپ کرده و برای تفسیر خط فارسی بحروف مقطع و حذف بعضی از حروف ابجد جدیدی وافی بخرج می داد . هر چند نگارش بعضی از این موضوع ها مفید بوده ولی از قلم کسی تاثیر میکرده که با یک ایده آل و ایمانی نگارنده فقط برای پول و حب جاه ، وانگهی طرح نجاتی را که سالها برای آن زحمت کشیده و مکتوم داشته اند میترسم که همین اوضاع امروز ما باشد .

در ایامی که جناب پرنس میرزا ملکم خان وزیر مختار رم بود با یک خانم بیوه سوئسی آشنا شد که در جاهت و طنازی بی نظیر بود و عکس او را روزنامه های مصور اروپا مثل نمونه خوشگلی و زیبایی منتشر میکردند . همسرش یک میلیونر آمریکایی فوت کرده تمام ثروتش باو رسیده بود ، خانم آزاد و افسار گسیخته هر روز جایی و آنجا در تماشگاهی میگذراند . ملکم خان مشارالیه را برای پسرش خواستگاری کرد ، خانم این ازدواج را بدو مرط قبول نمود :

اول آنکه پادشاه ایران فریدون ملکم هم لقب پرنس بدهد که خانم بتواند در مجالس تاج طلا بر سر بگذارد پرنس<sup>۱</sup> باشد .

دوم آنکه فریدون ملکم هر ماهه مبلغ معتناهی از خانم بگیرد و دخالتی در ملاقاتها و رفت و آمدهای او نداشته باشد .

ملکم خان نظر بمیل خانم بدو از مظفردالدین شاه لقب پرنسی برای فریدون خان گرفت سپس پسر را مجبور کن ازدواج کرد .

پرنس فریدون ملکم باندازه پدر پول پرست نبود و تحمل او را نداشت لذا پس از مدت قلیلی با خانم بهمزد . ملکم خان هم سر اینکار از پسر رنجیده و او را از پیش خود راند و میانشان مفارقت ابدی افتاد .

اما دخترها در مریضخانه های انگلستان پرستار بودند . وقتیکه خبر مرگ پدر را شنیدند بلوزان شتافتند . می پدر دو چیز تسلیم شان کرد : یکی سند بانک بمبلغ چهل هزار لیره لاتری کذایی که دست نخورده در بانک مانده و فریدون خان را از آن بی نصیب کرده بود . یکی هم یک کوزه کوچکی محتوی خاکستر مرحوم ابویشان که می بایستی در رویش می نوشتند :

این کوزه محتوی خاکستر مردی است بی ایمان ، پول پرست ، جاه طلب ، بی وطن ، بی عار و ننگ ،



حقه باز و هوچی .



## گروهی از یاران کرمانشاه

\*\*\*\*\*

### نمونه ای از شهشهای جوانان

بسیاری از خوانندگان از پیشآمدهای ایلام آگاهند و این دانسته اند که چون کتابهای ما در آنجا پراکنده شد سرهنگ مگری نژاد فرماندار نظامی و خوش چشم رئیس فرهنگ و دیگران توده عامی را شورانیدند و بجوانانیکه خواندن آن کتابها بتکان آمده بودند آزارهای بسیار کردند. برای آنکه دانسته شود نتیجه آن آزارها جز استواران آنجوانان نبوده این نامه را که یکی از آنها بسروان آدرم که اکنون در کرمانشاهانست فرستاده در اینجا می آوریم:

### برادر ارجمند سروان آدرم

از فرسنگها راه درودهای پاکدلانه خود را ارمغان میدارم و بدینوسیله از ابراز شهشهای دوستانه ات تشکر مینمایم. برادر غیرتمند از ایلام رفتی و با رفتنت همه یاران را متاثر کردی ولی از طرفی برای کسی که در راه نجات این توده بیچاره از فدای جان هم خودداری نکند تعویض و زحمت انتقال جای نگرانی نیست - برادر غیرتمند شما بر ما حق بسیار بزرگی است که هیچگاه نخواهیم توانست با زبان از آن سپاسگزاری کنیم. من خستونم با اینکه اندک شما نبود و بایلام نمی آمدی باین زودیها از گمراهی و ناپاکی نجات پیدا نمیکردم و سالها در میان لجنزار گمراهی و بی دینی می غلطیدم. می دانم که بزودی باین شاهراه آشنا نمی شدم و مدتها کورکورانه در گرداب خرافات آلودگی دست و پا میزدیم. میدانم که روح میهن دوستی را در من دمیدی و در حقیقت شرافتمندم ساختی - ناپاکی و آلودگی قلندرها نجات پیدا کردم - از وسوسه شعر و شاعری آسوده شدم - کینه باغ فدک را از دستم درآوردم - از شادی نوشتن این جمله ها قلبم میطپد و با یکدنیا افتخار و سرافرازی خدا را سپاس میگویم.

میدانم میل داری از چگونگی احوال ما و روح پایداری یاران آگاه باشی ولی وقت نوشتن نامه مفصل ندادم از سفر آمده ام همینقدر میگویم کسی که پاک باشد و معنی شرافت را دانسته باشد با خواندن این کتابهای ما حقیقت که برای نجات این ملت تیره روز است نه تنها موافقت نشان میدهد بلکه خون خود را در راه پراکندن آمیزش میریزد.

برادر غیرتمند خدا را براستی سخنم گواه میگیرم و می گویم تا دم مرگ دقیقه ای از پراکندن این آمیزش باز نخواهم ایستاد. از دستبرد بدخواهان گمراه اگر تهدید بمرگم کنند باکی نخواهم داشت بلکه از خدا میخواهم که

ج . د .

\*\*\*\*\*



## گروهی از یاران شیراز

\*\*\*\*\*

### جوانان حساس نیز در گمراهی هستند

در اردوگاهی که هستیم اسراری برای من روشن شده که اینجا جای گفتن نیست . قسمتی را که  
می خواهم بگویم برسانم اینست که جوانان حساسی نیز در این کشور گمراه و سرگرداند - غالب اوقات گفتگوهای  
بین خودمان میرود و جوانان سببها نشان میدهند که من نمیدانم چه نامی بآنها دهم آیا داوری کنم که اینان  
استی را دوستار میهن و خواهان پیشرفت توده اند ؟!

آیا بگویم اینان که فهمیده اند بسوی بدبختی و فلاکت گام میزنند میخواهند برگردند و در فکر چاره اند ؟!  
نه ، من نمیتوانم بگویم ، من نمیتوانم ایمان بدرستی گفتار آنان داشته و فریب سببهای آنان را بخورم و  
برهان نیکشان بدانم . روزی می بینی از شدت « احساسات » خود فریاد « مرده باد خائنین کشور ،  
مرده باد سید ضیاءها ، مرده باد سهیلی ها ، و ساعدها » از حلقومشان بیرون می آید . روز  
بگر فریاد « مرده باد رضاشاه و طرفدارانش ، مرده باد تاج و ستاره داران و سایرین »  
میزنند . یک روزی فریاد زنده باد برای دسته دیگر بلند میکنند و شور و جنب از خود نشان میدهند .

بیچارگان فهمیده اند که در چه حالی هستند ولی نمی دانند از کجا تیر خورده اند ، نمیدانند درد چیست تا  
توبای درمان آن باشند . حس غیرت و مردانگی که در نهاد ایرانیان هست گاهی بروز کرده و چون آموزاکهای شومی  
س تشخیص را از آنها گرفته ناچار مانند دیوانگان خود را بدر و دیوار میزنند ، روزیکه این فریاد از حلقوم ها بلند  
مرد و هر کس بر خود میباید گفتگو را بریده گفتم آقایان با گفتن و فریاد زدن مرده باد فلان و فلان کارها درست  
نمود و آن شخص خاین بمجازات نرسد و نیز با فریاد زنده باد فلانکس بدبختی ها چاره نگردد بیائید ما در این  
محیط کوچک خود با همین تعدادی که هستیم کاری انجام دهیم و آن اینست که دست بدست دهیم و سوگند یاد  
کنیم که نخست بخود پردازیم ، از دروغ و دغل دوری جوئیم ، معنی شغل خود را دانسته بکار فہلیم ، گام ها در راه

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... ست ۶  
سعادت کشور و سرفرازی توده برداریم ، بدیها را از خود دور کنیم ، سوگند یاد کنیم که خیانت در کارها نکنیم .  
حق خود را گرفته و حق زیردستان خود را پایمال ننمائیم .

پس از این پیشنهاد بود که دیدم این آقایان که سنگ میهن بسینه میزنند ، اینان که دائم از درد مینالند هر  
یکی خود را بکناری کشیدند و گفتند که ای آقا با من و تو کار درست نمیشود . ما را نابود میکنند و کوششها بجائی  
نمیرسد . پس از آن هر کس برخاسته رفتند . این بود رفتار یک مشت جوان حساس میهن پرست ...

## مسعود مقدم

\*\*\*\*\*

### برای اطلاع جوانان

این گفتار در روزنامه ایران ما بچاپ رسیده چون بستگی بتاریخ مشروطه دارد و نویسنده از روی بینش  
فهم نوشته در اینجا می آوریم . ولی باید بگوییم که ما را با سید ضیاءالدین برخوردار نیست و در این گفتار جنبه  
بدگویی آن بیرون از خواست ماست .

\*\*\*

آقای سید ضیاءالدین یکبار در مجلس شورای ملی با کمال شهامت مثل همیشه دروغ بزرگی گفت و  
ادعا کرد که هنگام توپ بندی مجلس از طرف محمدعلی میرزا که با کمک لیاخوف افسر روسی تزاری انجام  
میشد و آزادیخواهان ایران را بخاک و خون میکشید او نیز با آزادیخواهان همراهی میکرد و از مجلس دفاع مینمود  
است . در همان وقت در روزنامه ایران ما با اسناد و مدارک این دروغ بزرگ و شجاعانه آسید ضیاء نشان داده شد .  
اکنون بمناسبت چهلمین سال مشروطیت یکبار دیگر روزنامه های اجیر آسید ضیاء عکس او را چاپ کرده و  
یکبار دیگر این دروغ بزرگ را تکرار کرده اند این بود که من لازم دیدم که بعنوان یک آزادیخواه و مجاهد پیر و یک  
گوشه نشین و تماشاچی وقایع تاسف آور امروز ، اطلاعات خود را که اکنون مثل اینکه دیروز بوده و در نظرم هست  
بنظر هم میهنان گرامی خود برسانم تا نسل جوان ما فریب شیادان و ریاکاران بازار سیاست را نخورده با دیدگان بلر  
دوست و دشمن آزادی خود را بشناسد .

من خوب بخاطر دارم که پس از صدور فرمان مشروطیت و بالاخره پس از فوت مرحوم مظفرالدین شاه و  
جلوس محمدعلیشاه ، شاه جدید که مخالف مشروطیت بود بوسایل مختلفی برای نابودی آن می کوشید و از جمله  
شیخ فضل الله نوری و ملا محمد آملی و سید علی آقا یزدی ( پدر آقا سید ضیاء ) را که از مجتهدین ضد  
مشروطیت تهران بودند بدور خود جمع کرده و مشغول فعالیت شد . شیخ فضل الله و شیخ محمد آملی در محل  
میدان توپخانه کنونی چادر زدند و عده ئی از ساده لوحان و ماجراجویان نواحی سنگلج را هم بدور خود جمع  
کرده بودند و سرپرستی کارهای این هیئت با خسروخان ( مقتدر نظام ) بود که از محمد علیشاه کمک  
میگرفت . سید علی یزدی پدر سید ضیاء هم در محل امامزاده زید چادر زده و عده ای از ماجراجویان چالمیدان را

**تور خود جمع کرده بود و صنیع حضرت ( عموی آقا عبدالله که اکنون با آقا سید ضیاء کمک**

**میکنند )** نیز با او کمک و همراهی میکرد و بچه های چاله میدان<sup>۱</sup> را جمع و جور می نمود .

فعالیت اینها ادامه داشت و حتی دسته هایی از یهودیان را هم جمع کرده بودند که بر ضد مشروطه عمل

کنند . خود آنها شعارهایی داشتند که امروز خیلی ها بیاد دارند که میگفتند : « **ما دین نبی خواهیم .**

**مشروطه نمیخواهیم .** » و یهودیها هم با آنها هم آواز میشدند و میخواندند : « **یا حضرت**

**موسی ، ما بی کس و بی یاریم - از قول مسلمانان ، مشروطه نمی خواهیم .** »

در آنوقت در وسط میدان توپخانه محوطه ای بود که چهار توپ در چهار گوشه آن و در وسط آن در محل

حوض آب و مجسمه کنونی درختکاری بود در سمت غربی میدان هم در مقابل محلی که اکنون اداره انتشارات

بریتانیا است و پیاده رو وسیعی است درخت توت بزرگی بود و یک منبر تقریباً بیست پله ای باین درخت تکیه داده

بودند و اشخاصیکه از طرف محمدعلی میرزا و همدستان او ماموریت داشتند در بالای آن منبر بر ضد مشروطیت

سخنرانی میکردند و خطابه میخواندند .

یکی از روزها نوبت آقا سید علی یزدی بود که او را از امامزاده زید آوردند . او بالا منبر رفت و پس از

سخننامه های زیاد بمشروطیت و مشروطه خواهان شروع کرد بتنقید از مشروطه خواهان و حتی مرحوم آقا سید محمد

طباطبایی پیشوای بزرگ مشروطه و پدر آقا سید محمدصادق طباطبایی رئیس کنونی مجلس را لعن کرد .

اتفاقاً عنایت الله نام جوانی که تقریباً سی و چند سال داشت و بعنایت معروف بود و در دستگاه عزیزخان

خواجه کار میکرد از پای منبر فریاد کشید و گفت : « **آقا شما هم سید هستید و آقا سید محمد**

**هم سید هستید چرا سید اولاد پیغمبر را لعنت می کنید** » . هنوز حرف او تمام نشده بود

که آقای سید علی یزدی پدر سید ضیاء از بالای منبر گفت :

✓ « **این ملعون بابی است** » و رجاله و ماجراجویانی که پای منبر بودند باو حمله بردند بطوریکه

عنایت بیچاره بطرف خیابان فردوسی امروزی که آنوقت علاءالدوله می گفتند فرار کرد اما رجاله ها هم زود باو

رسیدند و از پشت سر با کارد و خنجر و قمه او را میزدند . خوب یادم هست یک علی حسین گاریچی بود که اول او

قمه خود را از چند قدمی پشت او پراند و بعد هم مردم آن بیچاره را گرفتند و با ضرب کارد او را از پا درآوردند و

حتی شکمش پاره شده بود و روده هایش بیرون ریخته بود . بیچاره عنایت حتی بدر خانه علاءالدوله تقریباً محل

فردوسی روزنامه رعد امروز هم نرسیده بود که باین ترتیب وحشیانه شهید شد .

حتی بعد هم جمعیت دست از نعش او برنداشت و شالی بیای او بسته و نعش را کشان کشان آوردند و

همان درخت توت سرازیر کردند و تا غروب نعش در آنجا آویزان بود بعد نعش را از این درخت فرود آوردند بمیدان

مشق در محل بانک سپه کنونی بیک درخت توت دیگر از ردیف درختهای توت سرازیر آویختند و دو روز هم در

میدان مشق آویخته بود که بر اثر آن نعش متعفن شده و بو گرفته بود . روزیکه در اثر تعفن میخواستند نعش را

پایین بیاورند سعیدی که در آن روزها تقریباً بیست و چند سال داشت و از بستگان نزدیک و یا شاید هم پسر

حبیب السادات بود او هم از رفقا و همکاران آسید علی یزدی و دشمن مشروطه بود بیای نعش آویخته آمد و قلمتراش

۱ - [ خوانندگان پروا نمایند که در دو خط دو بار واژه « چالمیدان » و « چاله میدان » بدو گونه آمده که ما نیز « امانتداری »

خود را بیرون کشید و بعد با صدای بلند گفت : « **خدایا شاهد باش که من چشم مشروطه را**

**در آوردم** » و بعد چشم نعش عنایت بیچاره را در آورد و پس از آن تناب را یکباره باز کردند بطوریکه نعش عنایت که سرازیر آویخته بود با مغز بزمین خورد و تقریباً متلاشی شد .

خلاصه این داستان تلخ و جانگداز که الان در جلو چشمم مجسم است و اشک بچشمم میآورد یکی از خاطرات آزادیخواهی آقا سید علی یزدی پدر بزرگوار آقا سید ضیاء مجاهد (!) آزادیست . توپ بندی مجلس هم از طرف محمدعلی شاه یکی دو سال بعد از این واقعه و با کمک همین آقایان شیخ فضل الله و ملا محمد آملی و آقا سید علی یزدی ( **پدر سید ضیاء** ) و صنیع حضرت و نظایرشان بوسیله قزاقها و سربازان سیلاخوری و مامقانی تحت فرماندهی لیاخوف انجام شد و آزادیخواهان را بخاک و خون کشید و آقای آسید ضیاء الدین هم که امروز ادعای آزادیخواهی دارند و میگویند در آنزمان از مجلس دفاع میکردند در تهران تشریف داشتند و بودند اما نه در صف کسانی که از مجلس دفاع میکردند و جان میدادند بلکه در کنار و دامان پدر بزرگوار آزادیخواهشان (!) . این بود آنچه که من میخواستم برای اطلاع برادران و فرزندان جوان خود که امروز باید کاریرا که ما کرده ایم بدانند و دنبال خون پدران آزادیخواه خود را بگیرند بگویم اما من یقین دارم که سید ضیاء و روزنامه های اجیر آنقدر وقاحت دارند و بیشرمند که باز هم با کمال شهامت دروغهای خود را تکرار خواهند کرد .

## « مناف مهاجر »



## در مساجد چه شنیدم ؟

از استراحت بعد از ظهر صرفنظر نموده بخود گفتم سری بمساجد بزنم ببینم چه خبر است ، سوار اتوبوس خط شش شده در مقابل مسجد شاه پیاده پله ها را پایین رفته در مدرسه صدر پای منبر آقای اسلامی نشسته گوش فرادادم . موضوع موعظه آقا ( **حجاب زنان بود** ) بمردم تبلیغ و تاکید میکرد که در اسلام حجاب واجب و لازم است و باید زنها در حجاب باشند و صورت خودشانرا از دید مردهای نامحرم پنهان دارند ضمناً چنین میگفت : من در مسجد ... ( **نام مسجد را فراموش کرده ام** ) پانزده روز در اطراف حجاب صحبت کردم ده آیه از قرآن ذکر نموده و با دلایل عقلی و منطقی ثابت نمودم که حجاب در اسلام واجب و لازم است و سخت خود را نوشته رساله [ای] درست کردم که چاپ شود شخصی قول داد که مخارج چاپ را عهده دار شود بعداً بعهد خود وفا نکرد اما در این شهر کسروی ۴۸ رساله نوشته که همه آنها چاپ شده . پس از ذکر چند جمله دیگر که چندان بموضوع حجاب مربوط نبود رشته سخن را بقمه زنی و زنجیرزنی کشیده چنین گفت : کسروی در کتابهای خود قمه زنی و زنجیرزنی عوامرا عنوان نموده بدین اسلام ایراد میگیرد میگویم که آقا اینها کار عوام است اینها که در اصل دین نیست ... در اینجا خیالم از سخنان آقای اسلامی منصرف شده در دریای فکر متفکر شدم . انگار در آن حال در یک اطاق خلوت با آقای نامبرده با هم نشستیم بایشان چنین ایراد میکردم : آقای اسلامی بعوام این قمه زنی و زنجیرزنی را مگر غیر از آخوندهای مذهب شیعه کسی دیگر یاد داده؟! عوام این کارهای زشت و ده مانند آنها را که بر پهنه دهنده آبروی توده است و راستی خود آن عمل ها بی دینی است از زبان آخوندهای مذهب شیعه شنیده و در کتابهای آنها خوانده یاد گرفته اند . کنون پاسخ دهید همه چیز بکنار شما که میگویند قمه زنی و زنجیرزنی



**کر عوام** است در اصل دین نیست چه کسانی مسئول هستند و بوده اند؟ آقای اسلامی ما میدانیم و می بینیم در همین زمان صدها واعظ روضه خوان حتی مجتهدین مذهب شیعه زبناً و قلماً با چه زرنگی و از چه راههای مختلف **همان** قمه زنی و زنجیر زنی را تشویق نموده برای برگرداندن آنها بحال ۲۵ و ۳۰ سال پیش چه کوششهای فراوان **میکنند**، باری در آن عالم خیال ایراد من با آقای اسلامی زیاد بود گویی ایشان از پاسخ گفتن درمانده بودند. بهر حال **آن محل** را ترک خود را بمسجد سید عزیزالله رساندم. اگر چه بوی تعفن آب حوض خیلی ناراحتم کرده بود و **سرگرد** گرفتم چون حاجی میرزا علی اکبر تبریزی بالای منبر بود میخواستم سخنان او را بشنوم طاقت می آوردم. اینمرد معلوم الحال سبک مغز نیز از گناه بی چادری زنان سخنانی گفته و بکسانیکه زنهاشان را بی چادر **خیابانها** میفرستند توهین نموده و نفرین فرستاده بعد موضوع را عوض کرده چنین گفت:

آن ... کسروی در کتاب شیعیگری خود نوشته غیر از خدا بهر چیز و کسی سجده شود آن چیز و کس بت است و سجده کننده بت پرست کسانی که باین گنبدها سجده میکنند بت پرستند و آن گنبدها بت است، آقایان **مقصودش** از گنبد این گنبدهای امام زاده و امامهای ماست ها! «**قدری ساکت شده**» یک مرتبه داد زد آی **کلیان** آی خانمها شما که میروید بامام زاده داود و حضرت عبدالعظیم سجده میکنید امامزاده داود و حضرت عبدالعظیم را خدا میدانید؟ از مردم پاسخ نشنیده سخن خود را تعقیب نموده چنین گفت: اینکه ما بقبرهای **امامان** و امامزاده همامان سجده میکنیم اینها سجده تشریفاتی است. دو چیز در عالم آدمرا رسوا میکند یکی زبان **کی** قلم این مرد (**مقصودش آقای کسروی بود**) هم با زبان و هم با قلم خود را رسوا کرد، دین را **رسوا** کرد برو مرد برو سواد یاد بگیر دیگر بس است، دیگر بس است. مشغول روضه خوانی شد.

من این حاجی میرزا علی اکبر را از سی سال پیش از این میشناسم. اینمرد بقدری سبک مغز و پست است **تمیخواهم** در باره او و از تاریخ زندگیش سخن بگویم، در زمان رضاشاه چه کاره بود یعنی نعش کش بود آنها که **شناسند** میدانند بهر حال برای من برازنده نیست که در خصوص این آدم وارد بحث شده در گفتگو را باز کنم **کن** تعجبم از این است بعضی از تبریزیهای مقیم چطور باو رو داده و پست نمی شناسند.

از اینجا نیز خارج شده خود را بجلوخان مسجد شاه رسانده سوار اتوبوس خط ۷ شده در مقابل مسجد **بوسالار** پیاده شده در پای منبر آقای میرزا عبدالله نشستم. عجب! این آقا نیز موضوع حجاب را تعقیب می نمود. **حتنان** پوچ نیز زیاد گفت من فقط بذکر یک جمله خواهم پرداخت. اینست آن یک جمله:

آقایان هر گاه زنهای شما بحرفهای شما گوش نداده بی چادر و یا روباز بکوچه رفتند کتکشان بزنید.

بعد موضوع ظهور امامزمان را پیش کشیده یاره سرایی ها نمود اینست خلاصه حرفهای او:

وقتیکه امامزمان ظهور فرماید ظلم از جهان رخت بر می بندد، سرتاسر زمین را با عدالت پر می کند، صفا

**سایش** را برای عموم برقرار می فرمایند، بالاخره از این دنیا میروند، آنوقت اختیار جهان بدست که می افتد؟.

هان، آنوقت است که رجعت حسینی می شود، دوازده امام باین جهان برمیگردند، اول حضرت

**عاشق** تشریف می آورند اختیار جهان را بدست میگیرند فقط پنجاه هزار سال حضرت سیدالشهدا سلطنت

**کنند** بعد یکی پس از دیگری تشریف می آورند. آری مردم بیدار شوید، هوشیار باشید، دارند کشتی دین را

**سوراخ** میکنند از اینجا بهاییها و کسرویون ها را میفرستند اطراف تبلیغات میکنند کشتی دین را سوراخ میکنند،

**دلتید** کشتی دین سوراخ شود چه می شود؟ هم کشتی غرق میشود هم شما.

هر باره سخنان میرزا عبدالله چیزی نباید گفت. خوانندگان خود داوری خواهند فرمود.

اما حال من گویی در آن زمان تمام بدبختی ها و زبونی ها و گمراهیها و نادانیها مانند این واعظها با سخنانشان آن معرکه گیر مسجدشاه و دیگران با حقه بازیهایشان رمال و دعانویس و جادوگر با اعمالشان در ماندگی و خیانتهای دولت ها این وضعیت مجلس شورای ملی و تمام با انگیزه هاشان در نظرم مجسم و مانند پرده سینما در مقابل چشمم نمایش میداد چنان حالم منقلب شد که همانجا با خدای خود پیمان بستم باندازه توانایی خود با همه این گمراهیها تا زنده ام نبرد کنم .

بقصد منزل پیاده راه افتاده از خود پرسیدم خوب امروز چه فهمیدی ؟ با کمتر توجه و بدلیل اینکه هر سه واعظ متفقاً دو موضوع را تعقیب میکردند یکی حجاب و دیگر آقای کسروی و همراهانشان لذا بخود حق دادم که گمان میبرم این اقدامات از روی نقشه واحدی است . روی سیاست خائنانه و بدخواهانه سیاه باد .

## ع - ن

\*\*\*

میرزا علی اکبر که آقای ع - ن نامبرده ، پدرش ملا عزیز در تبریز دلخک و مسخره بود و خود این مردک نیز دلخک و مسخره است . خاک بر سر توده ای که اینگونه ناکسان بآنها واعظی کنند . این مردک هزار پیشه است در زمان رضاشاه که بیکار بود با یکی دو ملای دیگری شریک شده مرده کشی میکردند . جنازه های حاجیه انباردار را بار کرده بکربلا میبردند . پارسال هم که بکربلا رفته بود در مسیب در چند فرسخی آنجا نشسته بتا اینکه فلان گنبد را تعمیر خواهم کرد از زوار پول می گرفته . از قراریکه گفته میشود بیست هزار تومان بیشتر پول گرفته است . چنین مرد بی ارج و بیشعوری ببالای منبر می رود و نام آقای کسروی را با توهین می برد . این اندازه بیشرمی او . این گناه ماست که باو فرهنگ یاد نمیدهیم .

\*\*\*\*\*

## بدخواهان در بدنهادی اندازه نمی شناسند

ملایان در زمان رضاشاه در برابر ایرادهای ما می گفتند : « دولت نمیگزارد ما پاسخ دهیم »

پس از زمان رضاشاه مدتی می گفتند : « ما اعتنا نمی کنیم » . ولی سپس آغاز کردند چیزهایی نوشتن چیزهاییکه الحق تشیع ایشان را اثبات میکرد . در گفتگوهای دینی یگانه سرمایه شان جمله های پست بفرهنگ بود . مخصوصاً در این اواخر مهدوی نامی در کرمانشاه چیزهایی نوشته و چاپ کرده که نمونه انتهای بی شرافت اوست .

سپس از چند ماه پیش چون دیده اند از این کتابها نیز سودی نیست این بار نقشه شان آن شده که دروغهایی مردم بیسواد و عامی را تحریک کنند . امیدشان بهمت دلاکهای حمام ، یخفروشهای خیابان ، شاکر شوفرهای بداخلاق مانده . مدتست با صد بیشرمی دروغها می پراکنند :

« اینها قرآن می سوزانند ، اینها می خواهند بمساجد آتش زنند ، اینها

بمقدسات دین فحش میدهند ... » .

از چند ماهست تشبث باین دروغهای رسوا می کنند و گاهی نیز غایله ای در این شهر و آن شهر

گردانیده بیاران ما صدمه رسانیده اند .

اخیراً چنانکه دانسته شده یک توطئه بزرگی در این باره چیده اند و از بوشهر گرفته تا گیلان در همه جا این دروغها را می پراکنند . یکی از یاران ما که از راه بوشهر بتهران آمده می گوید در همه جا اینسخنان را می شنیدم . در جاهایی که هنوز کسی از ما نیست این دروغها هست .

یک کار بسیار زشتی که اخیراً بسیار مشاهده می شود آن است که چون در جایی بکسی از یاران ما تعرض می کنند ، ده دوازده نفر از خودشان شاهد می شوند و دروغهایی می بندند که ما شنیده ایم چنان گفت و چنین گفت . این دلیلیست که بدبختان از بس مستاصل شده اند هر چه اسلحه بیشرافتی در دست دارند بکار می برند .

در ماه رمضان در بندر پهلوی سید ابوطالب نامی از آخوندها بمنبر رفته چنین گفته : « **کتابهای**

**کسروی را میخواندم ، بجده ام فاطمه زهرا فحش داده** » . ببینید مرد بدنهاد برای آنکه دکان

مفتخواری خود را نگاهدارد بچه کار زشتی پرداخته ! چه توهینی بدختر پیغمبر خودشان کرده !

مرد بدنهاد نمیداند که آقای کسروی فحش ده نیست ، بهیچکس فحش نمیدهد . آنگاه خود سید است ، سیت خود را بفاطمه زهرا می رساند . چه معنی دارد که بگذشتگان خود فحش دهد . آنگاه در کجا ؟ ... در کدام کتاب ؟ ... اگر مردم بندر پهلوی غیرت دارند باید دست بیخه آن سید مفتخوار زده این را بپرسند . اگر او نشان داد ما حاضریم از همه سخنان خود بگذریم .

آنوقت در نتیجه همین تفتین آن سید یکدسته از اشرار همان روز بچند تن از جوانان پاکدین تعرض کرده اند و چون کار بدخالت شهربانی و فرمانداری کشیده ده دوازده تن با صد بیشرمی و پروویی آمده گواهی داده اند که ما دیدیم اینها بخدا و پیغمبر فحش میدادند ، قرآن میسوزانیدند ، میخواستند بمسجد آتش زنند . با من گواهی دروغ بهم کیشان اشرار خود حمایت کرده اند . ببینید کار ردالت را تا بکجا رسانیده اند .

ولی بدخواهان ما بدانند از این تشبثات بی شرمانه نیز سودی بحال شما نخواهد بود . بلکه شما که این دروغها را نشر می دهید مردم چند بار آزموده خواهند دید دروغتان درآمد ، و آنوقت نوبت خواهد رسید که همان لاکهای حمام ، یخفروشهای خیابان ، شاگرد شوفرهای سبزه میدان تبر را بدست گیرند و گردنهای شما را بزنند . **اری خدا آنروز نزدیکست .**



## حال کشور اسف آور است

در شهریور ماه امسال نیز حال کشور ایران اسف آور است . کشاکش اقلیت و اکثریت در صحن بهارستان **رلسر** کشور انعکاس یافته ، دودستگیها و خونریزیها پدید آمده و دانسته نیست پایان این حال اسف آور چه **عد ؟ ...**

ما با همه بی یکسوئی که در این کشاکشها داریم نمی توانیم از یاد این نکته خودداری کنیم که اکثریت **طر** ناستوده می کنند و پاسخدهی این پیشآمدها بیش از همه بگردن آنهاست .

ما در شگفتیم که آقای علی دشتی و آقایان فاطمی و طاهری و دیگران تا باین اندازه خامند که نتیجه این **طر** عنادآمیز خود را نمیدانند !؟ ...

یکچیز افسوس آورتر بازداشت دسته جمعی روزنامه های دست چپ است که فرمانداری نظامی می کند . آیا **باین** رفتار جای حسن تفاهم در میان خواهد ماند !؟ ...

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره ششم شهریورماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۳  
بدبختانه ما روزنامه نداریم که بتوانیم در ستونهای آن همدردی و دلسوزی با همکاران خود نماییم و ناچاریم  
در اینجا در رو جلد کتاب باین تکه کوچک بس کنیم .

\*\*\*\*\*

## پیدایش آمریکا

آمریکا را کلمبوس سفر کرد و پیدا کرد - اینرا همه می دانند . ولی کلمبوس را بآن سفر چه واداشت ؟ - از  
از کجا میدانست چنان سرزمینی هست که رفت و پیدا کرد ؟ ... کلمبوس چهار سفر در اقیانوس اتلانتیک کرد ، در  
هر سفر چه جاهایی پیدا کرد ؟ ... کلمبوس می پنداشت آنجا که پیدا کرده از هندوستانست ، سرچشمه این اندیشه  
غلط چه بود ؟ ... بومیان آمریکا وحشی بودند ، ولی آیا تیره های متمدن در آن سرزمین پهناور یافته نمیشد ؟ ... آیا  
داستانهای کورتیز و پیزارو کشف کنندگان مکزیک و پرو که بداستان حسین گرد ماننده تر است تا تاریخ  
شنیده اید ؟ ...

پاسخ همه این پرسشها را در کتاب « تاریخ پیدایش آمریکا » که بزودی چاپش پایان خواهد  
یافت توانید پیدا کرد .

این کتاب از یادداشتهای چند سال پیش آقای کسرویست که دفتر پرچم گرد آورده و بچاپ رسانیده .  
کتاب در ۲۷۲ سات با ۲۷ کلیشه بزرگ از بومیان و پادشاهان و جانورهای آمریکا خواهد بود .

بها در همه جا ۶۰ ریالست

\*\*\*\*\*

## نادرشاه

یکی از آرزوهای ماست که زمینه آماده گردانیم که کسی یا کسانی از روی جستجوهای دانشمندان اروپایی  
کتابی نویسند و برای این کار بر آن شده ایم که از کتابهاییکه در باره نادر شاه نوشته شده و بچاپ نرسیده یا  
نسخه اش کمیاب شده بچاپ رسانیم . بهمان آرزوست که این کتاب را که دارای دو دفتر پایین است بچاپ  
رسانیده ایم :

( ۱ ) ذره نادری ( پاکشده آن ) - با دست آقای نقوی پاکباز .

( ۲ ) سفرنامه حزین ( پاکشده آن ) با دست آقای محمد محمدی .

بهای کتاب ۳۰ ریال است

\*\*\*\*\*

## خواهش

یکی از آرزوهای ما چاپ کردن « جهانگشای نادری » است که با فزونیهایی از یادداشتهای آقای  
کسروی بچاپ خواهیم رساند . این کتاب بارها بچاپ رسیده نسخه های خطیش نیز فراوان است . ولی تا کنون  
درست و کم غلطی نیافته ایم . اگر کسانی یافتند بما آگاهی دهند .

\*\*\*\*\*

## گفتگو

این هفته دفترچه ای بنام گفت و گو بچاپ رسیده که امیدمندیم از این دفترچه ها بسیار توانیم بچاپ رسانید و در میان توده انبوه پراکند .

بهای این دفتر کمست و چنین خواسته شده که یاران هر یکی پنج جلد یا ده جلد خریده بأشنایان خود از میان توده عامی بپراکنند .

این دفترچه در تهران نیک هناییده تا از شهرستانها چه آگاهی رسد .

\*\*\*\*\*

## چه دروغهایی می گویند ؟ ...

بما خبر رسیده آخوندی که نماینده ویژه آقا سید ابوالحسن پیشوای شیعیانست و هر سال یکبار بطور قاچاق از مرز گذشته « **وجوهات** » جمع آوری نموده و بنجف میبرد ، چندی پیش از راه تهران باردبیل رفته و در آنجا دروغهای بی سر و ته می پراکند .

آخوند دروغگو در میان مردم چنین گفته : « **با آقای کسروی در تهران مباحثه ها نمودم و او را مغلوب گردانیدم** » . این سخن را بیشرمانه و با آب و تاب بالای منبر تکرار میکند . گویا این آخوند کتابی در رد گفته های آقای کسروی نوشته که در تهران زیر چاپ است .

اگر کسانی بخواهند باندازه فهم و دانش این آخوند پی ببرند کافیسست که بدانند او در چند روز پیش بالای منبر بسر گذاشتن شاپو و بستن کراوات را « **تحریم** » کرده است و باین گفته او حتی پیروان دو آتشه و پای غیرنشینانش هم اعتراض کرده اند ! چنین کسی با این فهم و با این دروغگویی در رد گفته های آقای کسروی کتاب نوشته - آشکار است که چنین کتابی چه ارزش خواهد داشت ! ...

## د . و . اردبیلی

\*\*\*\*\*

## اداره روزنامه پرچم

استدعا دارم مقرر فرمائید شرح زیر در اولین شماره آن روزنامه که ممکن است درج گردد :  
در گفتار آقای کسروی در نشست سوم شهریور که چاپ و پخش شده از مصطفوی نامی که پول از حاجیها برای خرج در ادارات گرد آورده ذکر شده است . چون اینجانب جمال مصطفوی مدیر داروخانه کارون اهواز در مرزستان معروفیت بسزا دارم و ممکن است این شایعه مقام و حیثیت مرا شکسته و مردم باشتباه مرا با او بسته تصور نمایند بدینوسیله بهمگان اعلام میدارم که بهیچوجه بستگی بین ما نیست و من از چنین شخصی سخت عزازم .

## جمال مصطفوی

\*\*\*\*\*

## مرزهای ایران

کتابیست در ( ۱۳۴ ) سات که آقای مهندس محمدعلی مخبر با کوششهای فراوانی نوشته اند و چون خودشان در کمیونهای تحدید حدود ایران بوده و بیشتر مرزها را از نزدیک دیده اند توانسته اند آگاهیهای درست و سودمندی در دسترس خوانندگان بگذارند .

ما دوست داریم یاران این کتاب را که دارای نقشه های درست از سرحدات ایران است تهیه نموده بخوانند . در دفتر پرچم و دیگر کتابخانه ها فروخته می شود . یاران توانند از بخش چاپاکها بخواهند .

**بها ۵۰ ریال**

\*\*\*\*\*